

حکومت  
خانواده هاد را ایران

...بقلم ابو الفضل قاسمی

تاریخ  
سیاه  
یا



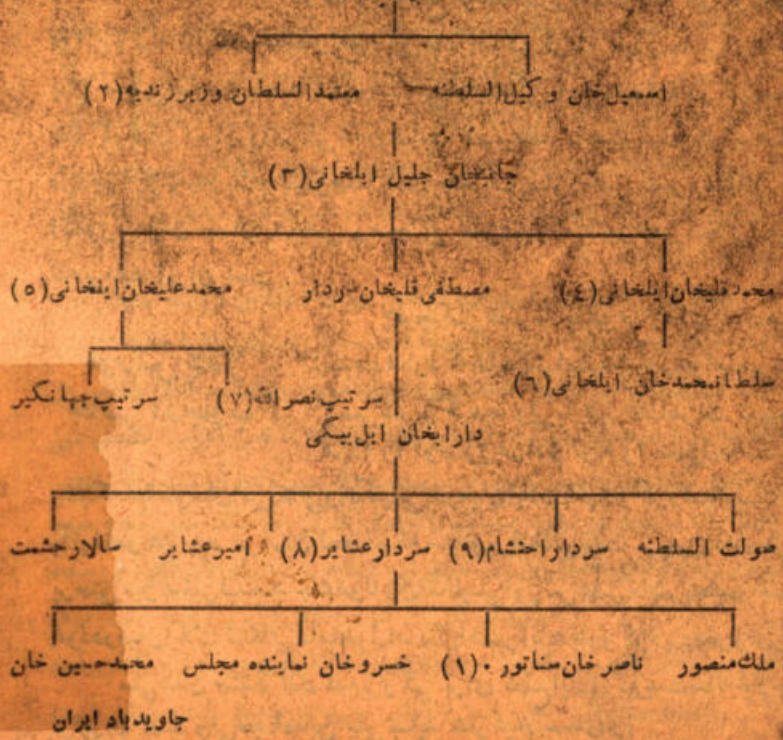
دوم  
خانواده  
قاسمی

که از چنگال کریم دور بودی  
 در خصوص این و دیه بزرگ ملی فراموش نسازید نباید بگذرانند این تکیه  
 از چنگال سیاه استعمار آزاد میشود چنگال بی رحم استعمارچیان داخلی لغت،  
 اعضاء حکومت خانوادگی ایران مالک آن شوند. باید همه دست بدست هم  
 بدیم این ابرهای غلیظ را که مانع تابش نور خورشید بیند نهایی غلیل و مرصق  
 لغت و عور ماست از چنگال آفتاب آزادی دور کنیم تا بر تور و انبغش این خورشید  
 بر این محیط ظلمانی و ابدان مردم بتابد این ظلمت و فقر و جهل و تاریکی اسارت  
 و بردگی از این محیط زایل شود.

سلسله شجره خیمه درویشت ساله

رؤسای خانواده قشقالی

جانی آنا (۱)



این جزوه تاریخ سیاه  
وقهرمان واقعی « ملی »  
که از میان توده مردم  
طلسم کمپانی ، این  
حاکمه بیخاسته است



رابمهندس حسینی ، بتکر  
کردن نفت در ایران  
ایران برای شکستن  
پناهگاه داخلی هیئت  
تقدیم میدارد .

# تاریخ سیاه

یا

## حکومت خانوادگی ها

در ایران

۲ - خانواده قشقائی

بقلم

ابوالفضل قاسمی

« اگر مازحمت کشف حقایق و پاره کردن »  
 نه هزار فامیل فقط صد  
 « برده های جهل و بیخبری را بر خود هموار »  
 فامیل مالک این جهنم  
 « نمایم، شك نیست حقیقت روشن میشود، »  
 ایران نام هستند!  
 « حاصل آن پیروزی حق بر باطل خواهد بود »  
 « جرج واشنگتن »

بعضی مواقع ما بدون اینکه درمعانی و نتایج سیاسی بعضی لغات و عبارات که ممکن است این واژه ها در فرهنگستان استعمار ریزه کاری و رنگ آمیزی شده باشد فکر و دقت نمایم بر زبان خود میرانیم، در فرهنگ سیاسی خود مخطی برای آن باز میکنیم، غافل از اینکه این جملات که با حسن نیت ادا میشود ممکن است روزی در محاکم سیاسی وسیله سوء استفاده قرار گیرد، باستناد آن پرونده های سیاسی برای ما تشکیل دهند، مارا محکوم نمایند.

یکی از این عبارات جمله «حکومت هزار فامیل» میباشد، بطوریکه همه میدانیم منشأ پیدایش آن از یک نویسنده خارجی بوده است از آنجائی که جوهر و ستم زیاد هیئت حاکمه ایران ملت مارا ضعیف و زبون بی اندازه خشکین و عصبانی، عجز کرده است، این نوع جملات را مثل آیات نازل و وسیله حمله خود بستمگران قراردادده تحت این عناوین داستان شکایت خود را آغاز کرده بهیئت حاکمه میتازیم.

و حال آنکه مسئله حکومت خانواده ها و اندیویدوالیسم در ایران تازگی نداشته مدتها قبل از مسافرت آن نویسنده امریکائی بر ما محقق و مسلم بوده در جراید نیز مقالاتی در این باره منتشر شده بود ولی از آنجائیکه مرغ همسایه بنظر ما غایب میاید، این گفته غیر واقعی خارجی را زودتر پذیرفتیم. نه هزار فامیل این فقط صد فامیل است که سائهاست بر ما حکومت میکنند، بر روی اجساد خواهران و برادران ما رقص مینمایند.

نگارنده تا کنون با آمریکا بدست آورده ام گمان نمیکشم تعداد خانواده های هیئت حاکمه ایران از صد فامیل تجاوز نماید اگر هم اختلافی



در تشخیص نگارنده باشد، اختلاف صدویست و هفتصد و هشتصد فامیل نه ششصد و هفتصد فامیل، باصطلاح ممکن است هیئت حاکمه ایران بجای صدخانواده صدویست و یا صدوسی باشد نه هفتصد و هشتصد فامیل.

بعقیده ما موضوع تبلیغ حکومت هزار فامیل خود يك ریشه عمیق خارجی دارد که شاید نویسنده و مبتکر اولیه آنهم خود متوجه آن نشده باشد. بیگانگان میخواهند با تقسیم هیئت حاکمه ما به هزار فامیل بدست و اقرار خود مانقابی پاکیزه بچهره کریمه و کثیف دستگاه حاکمه ایران بکشند، با این تبلیغات خود کمکی بدوام حکومت آنها در ایران نمایند. چه حکومت هزار فامیل برپانزده ملیون و یا اگر این محاسبه سیاسی را مختصر و کوچک کنیم حکومت صد فامیل بريك ملیون و پانصد هزار نفر، یا حکومت ده فامیل بريكصد و پنجاه هزار نفر، یا حکومت يك فامیل برپانزده هزار نفر آنچنان حکومت ظالمانه و فاسدیکه مادر زیر چنگال خونین آن گرفتاریم نمیشد. وجود منافع و مطامع این هزار فامیل که بدیهیست هر خانواده ای بچند خانواده کوچک منشعب میشود، هر گز اجازه نمیدهد در کشوری این چنین گنداب فسادى بوجود آید. و اگر هم امکان داشته باشد در اثر اصطکاک خیلی نزدیک منافع آنها این چنین حکومتی نمیتواند دوام داشته باشد. شما اگر تمام وزراء و وکلایی که تا بحال بمسند حکومت نشسته اند بشمارید، تعداد آنها بهزار نفر نخواهد رسید. در صورتی که اغلب اینها از افراد يك خانواده بوده اند، کما اینکه فعلا چندین خانواده از هیئت حاکمه ایران چندین نماینده در مراکز قدرت ما دارند، و تازه اینها خود از اعضاء همان خانواده هائی هستند که در زمان رضاشاه، احمد شاه، محمد علی شاه مظفرالدین شاه ۰۰۰۰۰ افراد متعددی از يك خانواده در دولت و دربار و دستگاه حاکمه ما داشته اند. اصولاً بعضی واقع بقدری کابینه ها رنگ شخصی بخود میگیرد میتوان آنرا کابینه خانوادگی خواند نه کابینه خانواده ها. همین خانواده قشقائی که در دوره گذشته چهار نماینده و بقول مستر کرهیت روزولت نویسنده آمریکائی بیست نماینده در مجلس ایران داشت، در دو یست سال پیش هم بوجود يك نماینده در هسته مرکزی قدرت ایران قناعت

علاوه بر این، عده‌ای از همین وزراء و کلاء دوپست ساله ما مثل امیر کبیرها یا داورها از توده مردم بوده‌اند که قربانی آزمندی و شهوترانی هیئت حاکمه شده و یا کالیت فی بدی‌الفسال آلت دست ناپاکان بوده‌اند. وانگهی شما امروزه در ایران، در میان کوچکترین افراد هیئت حاکمه ایران چه کسی را پیدا خواهید کرد تن بتقسیم حکومت هزار فامیل بدهد و باصطلاح بحکومت بر پانزده هزار غلام و اسیر قناعت نماید. این خانواده‌ها هر کدام دهها هزار نفر اسیر در زندان خود دارند، کوچکترین افراد آنها بنمایندگی یکصد هزار نفر افراد غلام و مسلوب - الاختیار بمسند و کالت تکیه زده‌اند.

تنها همین چند خانواده قشقائی، شادلو، بختیاری، قراگوزلو ذوالفقاری، علم، آصف، قبادیان نصف مملکت و ملت را در زیر مهمیز قدرت مطلقه خود دارند،

بنابر این چگونه میشود هیئت حاکمه ایران را هزار فامیل دانست این فقط صد خانواده است که مالکین این دوزخ ایران نام بوده، دوپست سال است در این جهنم زهر و زقوم چرک و ریم بحلق ما میریزند، با تازیانه آتش مارا بدرکات اسفل این دارالعداب میرانند و هر روز با عنوانی تازه شکنجه و عذاب میدهند.

در دوپست سال پیش بنام ایلخانی، کلاتری، ایل بیگی، نسقچی باشی، پیشکاری، ایشیک آغاسی، لشکر نوبشاشی، حکیم، شاعر، ایلچی... دیروز بنام خان، امیر، وزیر محاسب، وزیر دفتر، امیر تومان، وزیر علوم وزیر اعظم، عضو دارالشورا، والی، امروز هم بنام سفیر، وزیر، نماینده مدیرکل، سناتور، تیمسار، استاندار بر ما حکومت میکنند شلاقهای زور و ستم را بر ابدان ما فرود می‌آورند.

شلاقها از کار نیفتاده بازار جور و ستم کساد و تعطیل نشده است فقط گاهی بازوها خسته و دستها از کار افتاده این تازیانه هارا بدستهای دوم و سوم ۰۰۰۰ نوه و نبیره و نتیجه و نندیده‌های خود داده‌اند.

نه ملت ایران دقیقه‌ای از عذاب راحت شده و نه هیئت حاکمه از کار خود دست برداشته تغییر کرده‌اند .

قطع بدانید اگر ما خود تصمیم نگیریم نجیبیم، عقب گرد نکرده با نیروی متخرّب و متشکل با آنها در نیفتیم فردا باز آقا زاده ها تخم و تر که آنها با اولاد و بچه های ما زور خواهند گفت پس برای احیاء نسل آینده به پیش :

به پیش ای جوانان میهن پرست - جوانان از جان خود شسته دست  
به پیش ای ستم دیده دهقان پیر- بکف جای داس این زمان تیغ گیر  
بود روز پاداش و وقت درو- بصف زنجیر ، پیشه‌ور پیشرو  
همه یکدل و یک تنه کرده‌یاد- چو ایران نباشد تن من مباد، جاوید پادایران .  
یا قراختائی و یارومی که متأسفانه در سیاست نه‌زنگی

» خانواده قشقای هستند و نه رومی در این چند صد سال حیات سیاسی خود چند روزی با کسی راه وفا و صفاتا بمنزل مقصود

نپیموده اند .

آنروز که جوانان سیروس را جمال قدرتی بود ، با خوار زمشاه و کیل الرعایا و آل قاجار نرد عشق ، بیباختند . سپس که فتنه و عشوّه عشاق غرب صبر و قرار از کف آنها ربود ، دل در گرو دلبران فرنگی دادند . ولی جوانان عیاش و شهوتران تا بمز با سحر قدرت و نیروی لیره خود چنان آنها را مقتون خود ساختند ، بیکبار راه جفا برای همیشه با ما اختیار نمودند، در زیر هیبت تازیانه های ستمکاری آنها بخرابی و بدنامی ما پرداختند .

اما بعد که دنیای پیر میخواست شلاق قدرت را بدست دیوفاشیم دهد پیرزالان رومی چند صباحی باب مکاتبه و معاشقه با جوانان مغرور مونیخ باز کردند و بلافاصله از ورشکست سیاسی شوهران تازه کار خود متوحش شده با سلی های نا جوان مردی آنها در خوا بگاه خود اسیر ساخته خویشان را دوباره در آغوش گفتار ارتجاع انداختند .

• پس باز چون رنگ شهوت انگیز پرده شله سرخ در شمال، دریای شهوت آنها را متلاطم نمود با پیشه وری در محض کرملین عقد شهوت بستند ولی از حیلّه و نیرنگ شوهر فر توت خود ترسیده بزودی بصاحب ! خود پیوستند .

این خانواده همیشه در عقد عفریت قدرتمند ، ، قدرت هر جا رود آنها در پی قدرت میروند .

اینک گویا با ورزش باد نامساعد سیاست این زال سیه پستان را بفکر معاشقه با عشاق عموسام در ماورا بحارانداخته است قایار کرا خواهد و هیلس بکه باشد .

قبل از اینکه وارد اصل موضوع شویم حساب خانواده قشقائی ناگزیر از یادآوری مطلبی میباشیم . ممکن است با ایل قشقائی جداست عده ای وقتی چشمان بسر لوحه این بخش «خانواده قشقائی» افتد اعتراض نمایند که چرا ما بجای عنوان ایل قشقائی خانواده قشقائی را باین قسمت داده ایم .

حساب ایل قشقائی با خانواده قشقائی از هم جداست . همانطوریکه سالهاست ملیونها مردم ایران زیر زنجیر قدرت هیئت حاکمه بوده ، اقلیتی بنام نمایندگان و خدمتگزاران! ملت بر آنها حکومت میکنند . و در همه جا این عده خود را مخلوق و مأمور مردم می خوانند در صورتیکه همه میدانیم نه آنها را با مردم رابطه ای و نه مردم را با آنها سابقه آشنائی بوده است ، آنها نه تنها مخلوق و منتخب ملت نیستند ، بلکه بادشمنان آزادی ملت راه و رابطه داشته پدیده عوامل خارجی هستند ، همانطوریکه حساب دولت و مجلس و هیئت حاکمه ایران از حساب مردم جداست حساب ایل قشقائی که محکوم قدرت سر پنجه خانواده ای بنام قشقائی هستند از حساب خانواده قشقائی جدا بوده این خانواده نه تنها مخلوق و محبوب ایل قشقائی نیستند و از طرف افراد این ایل سمت ایلخانی را پشت پشت نیافته اند ، که هزارها نفوس را قربانی آزرستی خود و دیگران نمایند ، بلکه همیشه مورد نظر و اعتماد بیگانگان بوده از قدرت و نام هزارها نفر افراد ایرانی بمنظور اجرای نظریات مخصوص خود و نقشه های امپریالیستی استفاده کرده اند . اصولا حکومت موقوفه دلیته جزاین نمی تواند خاصیتی داشته باشد .

آرزوی ایل قشقائی مثل آرزوی ملت ایران اینست که روزی خود را از تحت سلطه جابرانه این خانواده آزاد ساخته نگذارند اقلیتی آن هارا



وسيله ارتزاق سياسى خود قرار دهند .

بنابراين عنوانى كه باين بخش داده شده است بواسطه معروفيتى است كه اين خانواده بنام قشقائى پيدا کرده اند ، نظرمانيز در اين جا شرح حكومت وسلطنت اولاد امير قاضى شاهلو ومعمد السلطان وصولت الدوله مى باشد ، كه بيش از دو يست سال است بنام ايلخانى وايل بيگى بر هزارها نفر حكومت مى كند .

ميتوان گفت ايل قشقائى درميان ايلات وعشاير ايران تنها ايلي هستند كه در تحت سلطه جابرا نه سران خود قرار دارند رؤساي آنها تا بحال با وجود آنهمه حوادثى كه براى آنها پيش آمده باهر نيروئى بوده توانسته اند قدرت مطلق خود را حفظ نمايند . چه كوچكترين زمزمه مخالفت بدترين شكنجه هارا با استقبال آنها فرستاده سران آنها مخالفين را ولواژ نزديكترين كسان خود بودند دچار سخت ترين عقوبتها ميساختند وامادر باره اصالت اين طايفه وریشه زبان ونژاد آنها نويسنده كتاب فارسنامه ناصرى معتقد است ايل قشقائى تيره اى از طوايف خلیج مى باشد كه وقتى اين قبائل بطرف تر كستان سرازير شدند ، اين تيره از آنها جدا در جنوب ايران وايلت فارس سكونت اختيار كردند چون اين طايفه از ساير عشاير خلیج جدا شده باصطلاح قطع علاقه و رابطه نمودند بنام قاچقائى « گريخته » معروف شده بتدريج قاچقائى بقشقائى تبديل گرديد . واما كتاب تاريخ مسعودى مى نويسد ریشه اصلى اين طايفه از قراتا تارها « قراحتائيا » مى باشند كه درحوالى چين زندگى ميكردند .

در زمان حكومت سلاجقه محل خود را ترك کرده بطرف تر كستان ميآيند به تدريج بتجاوز خود افزوده در محل كاشغر تر كستان رحل اقامت ميفكنند . سپس فصلى از حكومت و قدرت آنها در اين محل صحبت ميكند در اينجا اولين بار قدرت آنها در بار سلاطين خوارزمشاهيان را متوجه خود ميسازد ، شغلهاى حساسى بآنها میدهند موقعيكه سعد بن زنگى يکى از سلاطين اتابك فارس با لشكريان خود عازم بغداد بوده و خدمت خليفه ميرفت . در مغرب

**آیا قشقایها آریائی هستند؟** تصادفی کرده جنگی سخت میان آنها در میگردد،

اتابک شکست خورده استدعای عفو مینماید. خوارزم

شاه سمدر را مورد الطاف خود قرار داده دیگر تجاوزی بحدود حیطة حکومت او نمی کند، منتها بیست هزار نفر از اقوام قراخطائی کاشغرا که ملتزم رکاب او بودند بهمراه اتابک بفارس میفرستد، که در آنجا سکونت اختیار نمایند. این طایفه چون از ایلات کاشغری بوده اند در آنجا بکاشغریان معروف میشوند نویسنده این تاریخ که نظریات اغلب مورخین را در این باره در کتاب خود جمع کرده در باره تبدیل واژه کاشغری بقشقای مینویسد چون فارسها بمعمول دستور زبان خود کاف را انداخته قاف بجای آن استعمال میکنند، کاشغری به قشغری مبدل شده سپس در اثر کثرت تلفظ بصورت قشقای درآمده است.

حتی در باره صحت گفتار خود راجع باین قلب و تبدیل اشعاری از نویسندگان و بزرگان ایران مثل مولوی میآورد. عده ای دیگر با قبول ریشه نژادی آنها معتقدند قشقایها در قرن یازده هجری بدستور نادر به جنوب ایران کوچ داده شده اند. **ولی مسعود کیهان در جغرافیای مفصل سیاسی خود** باین نظر به بالا مینویسد که رنگ بشره و سایر خصوصیات آنها حاکیست که آنها از نژاد آریائی هستند! زبان آنها مشتق از لهجه ترک ترستانی میباشد که امروزه هم بآن زبان تکلم مینمایند. قشقایها دونوع رئیس دارند یکی ایل بیگی میباشد که بامورداخلی و مخصوص ایل رسیدگی کرده باصطلاح رئیس داخلی آنها است. دیگری ایلخانی است که بامور سیاسی و کلی رسیدگی کرده و باصطلاح رئیس کل آنها محسوب میشود.

اولین ایلخانی قشقای که شخص کاردان و وزیرک و

**معمد السلطان** مدبری بوده و در تاریخ اسمی از آن برده شده است **قشقای وزیر زندیه امیر قاضی شاهرلو قشقای** بوده است. بعد از او نوبت ایلخانی بیسرش قاضی آقا و بعد از قاضی آقا بیسرش جانی آقا رسید. همچنین پشت پشت باخلاف و اولاد این خانواده

منتقل شده است. **حسن خان معتمد السلطان** پسر جانی آقا نوه بیک محمد نوه زاده صفرعلی پسر جانی آقا که در بالا اسمی از آن برده شد، اولین کسیست که برای ایل قشقایی بیلاق و قشلاق معین و محدودی در نظر گرفته و برای آنها مسکن و مأوا می ساخت. تا موقع ایلخانی اینمرد خانواده قشقایی راهی بدربار بزرگان و سلاطین نداشته مستقیماً دخالتی در امور سیاسی نمی کردند، فقط با استثمار ایل خود مشغول بودند.

این شخص اولین کسی بود که با معالم سیاست ایران گذاشت، **کریم خان زند** بواسطه کیاست و وزیر کی معتمد السلطان او را وزیر مشاور خود نمود، بدینوسیله پای این خانواده در دربار سلاطین ایران باز شد. معتمد السلطان در اندک مدتی قرب و منزلتی در نزد کریمخان زند پیدا کرده، جزء معتمدین و مقربان دربار زندگی میشود.

دوره سلطنت سلسله زندگی برای ملت ایران یکی از **معتمد السلطان را** ادوار درخشان و پرافتخار تاریخ بشمار میرود، چه **کور کرده، دست مردم** در این دوره نسبتاً از اجحافات متنفذین و دسائیس **برادرش را میبرد.** بیگانگان در داخله کشور در امان بودند. سرپرستی **سایکس نویسنده تاریخ مختصر ایران** معتقد است که در این دوره بقدری بمردم ایران خوش گذشته است که ساکنین پایتخت و کیل الرعایا هتوزهم خاطرات شیرین آن دوره را فراموش نکرده همیشه یاد میکنند. با اینوضع مسلم بود که معتمد السلطان نمیتوانست در حکومتی که رئیس حکومت خود را نماینده مردم میخواند و از قبول عنوان پادشاه خودداری میکرد، زندگی نماید. چه همانطوری که آسایشگاه و بهشت خردوک و سوسک در میان کثافات است بوی دلآویز گل و عطر، آفت سلامتی و آسایش آنهاست ایلخانی وزیر مشاور زندیه هم در این گلستان که برای او جهنم سوزانی شده بود، بفکر سرنگون کردن این دستگاه و بوجود آوردن منجلاهی برای آسایش خردو کها میافتد. سلاطین زند از دسیسه و اسباب چینی آنها با خبر شده **معتمد السلطان و برادرش را دستگیر میکنند** دستهای وزیر مشاورش را بجرم خیانت بریده اسمعیل خان برادر

## ایلخانی را نیز کور میکنند.

و اما برای اینکه اسلاف خانواده قشقایی را بهتر  
 اسمعیل خان و کیل - ه بشناسیم ، مجبوریم يك سند خیانت و دزدی محکم  
 السلطنه و منتظر - دیگری از دویست سال پیش درباره اسمعیل خان  
 الایاله برادر ایلخانی بیاوریم.

## میرزا محمد کلانتر در صفحه ۶۹ کتاب

روزنامه خود که مخصوص وقایع سالهای ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ قمری هجری  
 میباشد درباره فساد سیاسی و بدکاری این خانواده چنین مینویسد :

«در آن اوقات اسمعیل خان قشقایی در طلوغید ، و خود را قائم مقام و  
 وکیل السلطنه و منتظر الایاله فارس بلکه ایران تصور کرده بلوازم بی  
 حفاظی و شرارت و اخذ و عمل پرداخت. بمقتضای این بیت که حکما گفته اند:  
 چو خواهد فلک سرنگونش کند - بافعال بد رهنمونش کند ، کار ناپاکی را  
 بدرجه اعلی رسانید و مضایقه نداشت که اگر فی المثل از جهرم یا خفر یا  
 شیراز باو ولدالزنا ده تومان نرسد ، اهل آن ولایت بقتل و غارت روند ،  
 بلکه عیال و ناموس ایشان کلا باسارت برود . خدا شاهد است که آنچه می-  
 نویسم دروغ نیست لله الحمد ؛ صد نفر شاهد دارم ...»

سپس از اخاذیها و مظالم اسمعیل خان درباره خودش که بقول خود  
 تو بره کاهی بکسی نداده است و یکی از متنفذین منحل بوده صحبت کرده  
 مینویسد در مقابل تهدیدات سخت او گفتم « جانی آقا ( منظور پدر اسمعیل  
 خان ) سیاه خیمه بمن نسپرد که تو حال مطالبه میکنی ، سرو کیل ( منظور  
 کریمخان زند است ) سلامت باشد ، تو یکی و من یکی بحول وقوه خدا  
 از تو کمتر نمیباشم و تو یکمن گاه نمیدهم ، شیرم بدرد به که سگم ناز  
 کند . »

بعد از معتمد السلطان نوبت حکومت بجانیخان  
 دومین شخص مملکت یا پسر اسمعیل خان میرسید جانیخان که معاصر  
 عروسک هیئت حاکمه سلطنت آغامحمدخان و فتحعلیشاه میزیست ، با  
 زیرکی و کاردانی مخصوصی که داشت پایه های

حکومت خانواده قشقایی را در فارس استوار ساخت . بر خلاف سیاست اسلافش هم خود را صرف نفوذ تدریجی در دربار و دستگاه سلطنت ایران گذاشت ولی اجل ویرا در اجرای تمام نقشه‌هایش مهلت نداده در سال ۱۲۳۹ در گذشت از او پنج پسر باقی ماند که بطور کلی پایه‌های قدرت این خانواده را تا با مرز این پنج نفر و اولاد و احفاد آنها گذاشته اند معروفترین پسران جانیخان ، محمدعلیخان ایلخانی و مرتضی قلیخان ایل بکی و محمد قلیخان ایلخانی میباشند که بترتیب از سیاست و حکومت آنها صحبت خواهد شد .

بعد از جانیخان ، محمد علی خان پسر ارشد ایلخانی بمنصب ایلخانی ایل قشقایی رسیده بجای پدر نشست در زمان این شخص حکومت فارس با شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما یکی از پسران مقتدر فتحعلیشاه بود و چون در موقع ایالت این شاهزاده مصادمات و مبارزات سختی بین خانواده های هیئت حاکمه ایران رخ داده است که در این جریانات فرمانفرما عروسکی بیش در دست اجداد آنها بیکه الان هم بر ماحکومت میکنند نبوده است بنابراین لازم است که قبل از آغاز ذکر وقایع حکومت فرمانفرما سطری چند از محل و اعراب این شاهزاده در سلطنت و قدرت ایران بنویسم تا خوانندگان ببینند که در یکصد و سی سال پیش هم چگونه مقتدر ترین فرمانروایان در دست هیئت حاکمه ایران اسیر بوده اند . در باره امور زندگانی داخلی فتحعلیشاه تاریخ عضدی مینویسد ( وقتی اطاق تنبل خانه «اطاق غذاخوری» پادشاه که در آن شام و ناهار میچیدند آماده پذیرایی از خاقان مغفور میشد آلاگوز خانم قرا باغی .... پیشگاه پادشاه میآمد سری فرود میآورد . معلوم میشد که شام و یا ناهار حاضر است شاهزادگان را بدینمنوال خبر میکردند . حضرت خاقان بر سر سفره میآمد شاهزادگان نیز حاضر شده اذن جلوس حاصل میکردند . وضع نشستن در سر سفره خاقان مرحوم این بود که در سه سمت سفره شاهزادگان می نشستند یکطرف طول و دوطرف عرض جای آنها بود ظل السلطان رو بروی حضرت خاقان می نشست سایرین بترتیب سن خود در طرفین ظل السلطان می نشستند . در آن سمت طول که محل جلوس خاقان بود هر وقت که عباس میرزا و لیلعهد یا حسینعلی میرزا

فرمانفرما یا محمدعلی میرزا دولت‌شاه «جدد و شاهیها» بودند می‌نشستند.

این بود مقام حسینعلی میرزا در نزد شاه که از لحاظ نزدیکی بمرکز قدرت مملکت میتوان دوم و سوم شخص کشور محسوب داشت.

محمد علیخان ایلخانی که نقشه های بزرگ مبارزه خانواده قشقائی برای ازدیاد نفوذ خود و قبضه کردن جنوب با خانواده خواجه نوری داشت همینکه بر کرسی ایلخانی نشست بدو خانواده قشقائی را از طرفی بخاندان قاجار

و فرمانفرما نزدیک کرده دختر فرزند مقتدر فتح‌المشاه را بعقد ازدواج خود درآورد و از طرف دیگر نظیر چنین ریسمان نسبت و قرابت را بگردن خانواده قوام شیرازی انداخت. و گویا در نتیجه این حسن سیاست و اتصال کسان قاتل و مقتول اعتماد الدوله قوام شیرازی (که شرح آن در قسمت حکومت خانواده قوام شیرازی گذشت) بود که بلقب جلیل ایلخانی سرافراز گردید و در سال ۱۲۴۴ بعد از تهیه زمینه رسماً وارد مبارزه سیاسی بمنظور از بین بردن خانواده های متنفذ فارس و جانشین کردن نفوذ خانواده قشقائی بجای آنها شد. در این موقع خانواده ایکه در این قسمت خیلی نفوذ کلمه داشت خانواده نوری «خواجه نوری کنونی» بوده در سال ۱۳۱۴ وقتی حسینعلی میرزا فرمانفرما مأمور حکومت فارس میشود، میرزا اسدالله خان نوری «جد خواجه نوریها» که مدتی بود در دربار قاجاریه شغل وزارت لشکر را داشته یکی از مقربترین اشخاص بمقام قدرت و سلطنت بود عده ای از کسان خود را بسرپرستی میرزا نصرالله خان نوری برادر خود در التزام رکاب شاهزاده بفارس میفرستد این عده در فارس اقامت اختیار کرده و بوسیله وصلت با خانواده های متنفذ فارس سرشناس میشوند.

بعد از سه چهار سال نصرالله خان میمیرد سرپرستی خانواده نوری بشکرالله خان پسر میرزا نصرالله خان که طفلی نو خاسته بود داده میشود ولی اقتضای سن او اجازه دخالت در امور سیاسی را نمیداد میرزا محمد زکی خان نوری عموی شکرالله خان عهده دار امور سیاسی این خانواده میشود.

قدرت این خانواده در این موقع در فارس بعدی رسیده بود که اشخاص را بسهولت از شغل خود دور کرده بقول یکی از مورخین معاصر. فرمانفرما دست چپ خاقان، آلتی بیش در دست آنها نبود نوریها عقول منفصله شاهزاده محسوب میشدند.

**رؤیة الصفا** در این باره مینویسد «میرزا کی نوری قدرت حکومت خانواده که در فارس سردار کثیر الاقدار بود، خویشان ها در صدوسی سال اوسی سال در آنجا با قدرت حکومت میکردند، پیش !! دختر فرمانفرما را نیز گرفت بکلی نفوذ دیگران و محمد علیخان قشقایی را تحت الشعاع خود قرار داد» **فارسنامه ناصری** صریحتر از این از اقدار آنها صحبت کرده مینویسد «میرزا کی نوری بجائی رسید که اختیار عزل و نصب وزرای مملکت فارس در کف اقدار او بود در هر قلیل مدتی وزیر را معزول و دیگر را منصوب میداشت (آری سر انحطاط و بدبختی ما سالهاست که در بقای حکومت خانوادگی است .

وقتی یکی از مقتدرترین فرمانروایان مملکت در دست خانواده ای چنین اسیر باشند، چگونه میتوان علل بدبختی ما مردم را معلول سلطنت پادشاهان و یا ملامت عوامل دیگری دانست این خانواده ها بوده اند که مارا به چنین خاک مذلت و تباهی نشانده اند، تا زمانی هم چنگال های این سرطان از وجود ما قطع و کوتاه نشود زینده ویران (همت صد هزار نظر نویسنده) تا آنکه خود میرزا ز کی مباشر امر وزارت فارس گردید روزی یکی از نوکران او مردی از ایل قشقایی را کشت « این موضوع و یا بقول نویسنده همین تاریخ این شکم دریدنها و آدمکشی های بیجهت در ملاء عام و کوی و برزنها باعث شد مخالفین که در رأس آنها ایلخانی قرار گرفته بود مردم فارس را تحریک کردند، اهالی فارس که از ظلم و ستم این خانواده شکست خانواده بستوه آمده بودند، دست بدست هم دادند در کندن **خواجه نوری** دندانهای بیرحم این گرگان مازندرانى (۱) بشغال

۱ - منظور خانواده خواجه نوری است که اصل آنها مازندرانى میباشد

های محلی که نسبتاً از آنها کم آزارتر بودند کمک کردند، محمد علیخان ایلخانی نیز از فرصت استفاده کرده مردم را وادار به تظاهراتی نموده ایل قشقایی نیز علناً دست به مخالفت زده تصمیم به کوچ کردن از فارس را گذاشتند سرانجام حکومت مرکزی نتوانست در مقابل آنها پایداری نماید بناچار خانواده نوری را از فارس دور کرده بشمال، محل اصلی خود کوچ داد.

سه سال بعد هم محمد علیخان نظیر چنین تظاهری را برای مشیرالملک پیشکار متنفذ فارس مینماید. بدین ترتیب فرمانفرما خیر میرسد که مرتضی قلیخان ایل بیگی قشقایی تمام افراد ایل قشقایی را از گرمسیر های فارس بطرف کرمان حرکت داده است. وقتی علت آنرا از محمد علیخان ایلخانی سؤال میکنند، پیغام میفرستد من برای باز آوردن آنها بطرف کرمان رفتم ولی گویا ایل قشقایی بواسطه رنجشی که از میرزا عزل پیشکار فارس محمد علی مشیرالملک پیدا کرده اند، بفارس باز نگردند بخواست ایلخانی خود نیز در نیمه راه بایل قشقایی که بدستور او کوچ کرده بودند پیوسته وارد کرمان میشود سیف الملک پسر ظل السلطان حاکم کرمان از آنها استقبال گرمی کرده محلی برای ایل تعیین میکنند.

چون آن بان ماده فساد غلیظ تر میشد فرمانفرما قوام الملک را نزد آنها میفرستد ایلخانی جواب میدهد، تا وقتی مشیرالملک در فارس است ایل قشقایی بفارس نخواهد آمد. سرانجام فرمانفرما مجبور شده مشیرالملک را از شغل خود منفصل کرده رضاقلی امیر الشعراء هدایت «جدهدایتها» را نزد ایلخانی میفرستد، آنها بفارس باز میگردند. و اما این قضیه باین سادگی پایان نپذیرفته علی نقی خان قراقرز لوک که جزء هواخواهان ایلخانی بود تسلیم نظر فرمانفرما نشده در نتیجه جنگی میان طرفین در گرفته جوانانی بی گناه قربانی سیاست ایلخانی میشوند.

بعد از این موفقیت ها خانواده قشقایی اقتدار زیادی



## دو هزار غلام

## قشقائی

در آن حدود یافته از افراد و جوانان زبده فارس دستجات  
منظم و مسلحی برای پیشرفت سایر مقصد شوم خود  
تشکیل میدهد. ناسخ التواریخ در این خصوص  
می نویسد «بعد از زکیخان نوری قشقائیهادر فارس خیلی قوی شدند از میان  
شش هزار خانواده فارس دو هزار نفر را انتخاب کرده آنها را عمه نام نهادند  
اینهارا مسلح کردند که جزء موکب ایلخانی باشند.»

جالب ترین نکته مطلب فوق بسیج سیاسی خانواده  
ایلخانی داماد قشقائی در فارس و تشکیل اسکورت ایلخانی میباشد  
فرماقرما، پدر از اینجا معلوم میشود که تمام افراد و جوانان دلیری  
داماد پادشاه که امروز بنام ایل قشقائی معروف هستند از نژاد  
قشقائی نیستند. خانواده قشقائی برای اینکه در

آینده بتوانند با این نوع نمایشها و تهدیدات باآسانی حکومت مرکزی را  
بزاند در آورده نظریات خود را با آنها تحمیل نمایند، دلاورترین و شجاعترین  
جوانان فارس را گلچین و اجیر کرده داخل جماعت خود نموده اند و بتدریج  
آنها بزندگی ایلیاتی عادت کرده امروزه جزء ایل قشقائی بشمار میآیند.  
ایلخانی بعد از این بسیج و سربازگیری دختر محمد شاه قاجاریه را  
بعقد سرخود جهانگیرخان در آورده با این عمل کفه ترازوی قدرت این  
خانواده در فارس بوجه محسوسی سنگین شده شاهین سیاست جنوب بطرف  
این کفه مقابل میگردد و از این بعد مداخلات این خانواده علناً در تمام امور  
سیاسی آغاز میشود.

سرانجام سرکشی و عدم اطاعت و قدرت روزافزون خانواده قشقائی  
پادشاه ایران را بهراس و بفکر دفع شر و کم کردن نفوذ آنها انداخت  
و چون بعد از بیرون کردن محمد زکیخان منحنی قدرت و نفوذ آنها بسرعت  
ترقی کرده بود تصمیم گرفتند که او را دوباره بفارس جهت مقابله با آنها باز  
گردانند. خانواده قشقائی از این تصمیم با خبر شده مرتضی قلیخان ایل بیگی  
بدستور محمد علیخان ایلخانی عده ای از افراد مسلح خود را بحوالی اصفهان  
میفرستد تا اگر چنین سپاهی دیده شود مانع حرکت آنها بفارس بشود.

وقتی حکومت مرکزی بچنین مقاومت سختی برمیخورد از تصمیم خود و فرستادن محمد زکیخان منصرف میشود.

**آقا باباخان** را که گویا با خانواده قشقایی سابقه ایل بیگی مجروح دوستی و رفاقت داشت با عده‌ای بآن حدود میفرستند. در زندان میمیرد! آقا باباخان مازندرانی بفارس وارد در محلی اطراق میکند از تصمیم خود هیچکس را با خبر نمیسازد. روی عوالم دوستی قاصدی نزد ایلخانی فرستاده از بی اعتنائی او نسبت بخود و نیامدن ایلخانی بدیدنش کله نموده او را بهمسانی دعوت میکند، مرثی قلیخان ایل بیگی برادر ایلخانی با چهل تن از ملازمین خود بنزد آقا باباخان میرود، میزبان بعد از ساعتی بذیرائی در همانجا حکم توقیف و بازداشت او را باو نشان میدهد ایل بیگی تسلیم نشده کار وارد مرحله دیگری میشود، بالاخره بعد از کشته شدن نوکران او و مجروح شدن ایل بیگی چنگ پایان یافته او را دستگیر مینمایند. فی الفور اقدام بتوقیف سایر آشوبگران و همکاران او محمد علیخان ایلخانی و قاسمخان خلیج داماد ایلخانی و قوام‌الملک رئیس خانواده قوام شیرازی پسرا اعتمادالدوله صدر اعظم مینماید.

بعد از قلیل مدتی قوام‌الملک و ایلخانی آزاد شده

**تبعید ایلخانی** ایلخانی را بتهران فرامیخوانند، و داماد ایلخانی

را کور میکنند، ایل بیگی هم در زندان میمیرد.

باین شکل حکومت خانواده قشقایی از محمد علیخان بدیگری منتقل میشود. فارسنامه ناصری در باره ایلخانی جدید چنین مینویسد «محمد علی خان ایلخانی را دستگیر میرزا قاسمخان داماد او را کور میکنند خانه آنها را غارت نموده بعد از مدتی لقب ایلخانی بمحمد قلیخان برادر کهنتر ایلخانی ارزانی شد.» ولی باید دانست شورشها و ناامنیا و باصطلاح اعمالی که در این سالها باعث تقسیم و تضعیف نیروی ملی میشد یک اثر بزرگ خارجی برای انگلستان امپریالیسم داشت. چه در اینموقع ایران سرگرم حل اختلافات با انگلیسها درهرات و بنادر جنوب بود.

استعمارطلبان بریتانیا از خدا میخواستند این نوع روابط انگلیسها در اختلافات داخلی بمحمد شاه شهریار ایران اجازه یکصدوده سال عکس العمل سخت در مسائل سیاسی ندهد در همین پیش با این خانواده موقع انگلستان مأمورین زیرک و زبردست و شیطانی مثل بره (۱) بمیان قبایل ایران برای ایجاد این نوع جنگهای خانگی اعزام داشته بودند.

اوژن فلاندن (۲) فرانسوی که در همین مواقع همراه میسیونری ریاست گنت دوسرسی (۳) بایران میآید، سیاحتی در جنوب و جنوب شرقی مینماید، در صفحه ۲۰۶ سیاحتنامه خود مینویسد: «در این زمان انگلیسها اهالی ولایات را بشورش و اغتشاش تحریک میکردند. سپس نتیجه این اقدامات را شرح داده اضافه میکند «مردم ایران را بشورش و امیداشتند تا اشکالاتی جهت حکومت ایران پدیدآید در کار خود عاجز و ناتوان گردند.» در هر صورت این نکته نباید فراموش بشود دانسته یا ندانسته این نوع اعمال آنها در آن موقع بفتح انگلستان تمام میشد. انگلیسها از این سرگرمیهای داخلی استفاده کرده شالوده بنای استعمار خود را میریختند.

محمد قلیخان ایلخان کویچکترین پسر جانخان که بعد از محمد علیخان بریاست ایل قشقایی میرسد مردی بود آژمنه و پول دوست در عین حال شرور و ستمگر که بهیچوجه دنباله سیاست اسلاف خود را در ناامنی و بی نظمی کشور از دست نمیداد و ضمناً از این اعمال بیشتر در اندوختن ثروت استفاده مینمود. تاریخ مسعودی این شیوه سیاست او را حمل بدیلمت بودنش دانسته او را در ردیف سه نفر از دیلمتها و سیاستمداران بزرگ ایران و یا بعبارت خود تاریخ یکی از سه مغزهای بزرگ کشور قرار داده است. در باره کارهای این سیاستمدار! اطلاعاتی کافی در دست نیست تا بتوان اظهاراتی نسبت بعقیده این تاریخ نویس نمود ولی از میزان فضیلت و تقوای همردیفان

۱- Beret

۲- Ogeneflandin

۳- Co , De cerci

اومیتوان ایلخانی را نیز شناخت یکی از سه مغزهای بزرگی که این تاریخ معرفی مینماید همین السلطان ایران همان سقای ارمنی و مأمور خطر ناک انلیجنت سرویس انگلستان میباشد. که عموم نویسندگان خارجی مثل دکتر فوریه (۱) نویسنده کتاب (سه سال در دربار ایران) که در نگارشهای خود آزادی قلم داشتند او را دست پرورده انگلستان و عامل خارجی میدانند. و اگر این نظریه مورد قبول واقع نشود، مسعود میرزا ظل السلطان بواسطه اینکه خود یکی از عشاق پول

محمد قیخان  
ایلخانی یکی از  
ثروتمندترین  
مردان دنیا

و ثروت بود ایلخانی را از این جهت که در جمع آوری پول حرص و ولع عجیبی داشته و تمام نیروی فکری خود را در این راه بکار میرده است یکی از متفکرین معرفی کرده است چه ظل السلطان در همین تاریخ و در جای دیگر او را یکی از ثروتمندان بزرگ دنیا

معرفی مینماید. در ممالک عقب افتاده و در محیط های فتودالیم که منابع تولیدی بزرگی وجود ندارد روشن است که این نوع ثروتها بچه وسیله بدست میآید.

نگارنده در بالا اگر عواقب اقدامات آشوب طلبانه و اغتشاشات این خانواده را مستقیماً با آنها نسبت نداده آنها را در این بازی که بفتح خارجی تمام میشد مجرم نخوانده ام برای این بود که نخواستم از جاده انصاف و بیغرضی خارج شوم.

چه تصور میکردم آن موقع هنوز سلولهای مغز ایلخانی های این خانواده از لحاظ خیانت آقدر ورزیده نشده بود که آنها زیانهای اعمال خود را از لحاظ بین المللی و اوضاع سیاسی کشور بسنجند. ولی وقتی بنا شود که نویسندگان ایلخانی را دیپلمات و یک سیاستمدار بزرگ معرفی کنند، مجبوریم بنویسیم که ایشان با توجه با اوضاع کشور و عواقب آن دست بتضعیف و تقسیم قوا و باصطلاح تقویت من غیر مستقیم انگلیسها

بعد از سالها يك  
تخیم آنهم لق

میزدند ، تا آنها دایره استعمار خود را در شرق توسعه دهند . اینجاست که باید گفت بعد از سالها مرغ این خانواده يك تخم دیلمات بعالم تاریخ میآورد آنهم چنین لقی و گنبدیده و متمغن از آب در میآید .

و اما مؤلف فارسنامه ناصری همشهری ایلخانی در خصوص دزدی و ناامنی او در صفحه ۲۹۲ چنین مینویسد « بعد از چند روز عریضه جناب معتمدالدوله از شیراز بدر بار معدلت رسیده که محمد قلیخان ایل بیگی هر روز در نواحی فارس مشغول دزدی و بی نظمی است » ولی باید دانست که در آ زمان مبارزه سختی که بین محمد قلیخان و والی فارس منوچهر خان معتمدالدوله در میگیرد محمد قلیخان بتهران آمده بکمک صدراعظم وقت حاج میرزا آقاسی موفق بزل او میشود .

سپس بسا نظر ایلخانی محمد تقی قوام الدوله « جد اعلای خانواده قوام السلطنه » باستانداری فارس انتخاب شده این دزد زرنک با هم پالکی جدید خود بفارس مراجعت میکند ، ایلخانی بلافاصله بسرعت ترقی کرده مناصب و مصادر مهمی را اشغال کرده بدریافت درجات و خلعت های سیاسی نایل میشود .

تاریخ منتظم ناصری در جزء وقایع و اخبار سال ۱۲۷۳ در این خصوص در صفحه ۲۵۲ مینویسد « محمد قلیخان ایلخانی فارس بنشان مرتبه سیم میر پنجگی خافت همایون سرافراز شد » مرات البلدان نیز باین امتیازاتی که از طرف پادشاه ایران بایلخانی رسیده است اشاره مینماید . در سال ۱۲۶۴ اختلافی سخت در فارس بین نظام -

ایلخانی صاحب دیوان الدوله حاکم فارس و خانواده قشقایی میافتد ، که و رائق و فائق امور دنباله آن منجر بنزاع و آشوب میشود ، چون رشته امور از دست دولت خارج شده کسی قادر بنشاندن آتش ناامنی نمیشود محمد علیخان ( ایلخانی سابق ) را که در تهران تعت نظر بود بهمراه بهرام میرزا بجنوب میفرستند ، بدینوسیله در نتیجه تحریکات خانواده قشقایی دوره تبعیدی محمد علیخان سر رسیده بمملکت خود باز میگردد و ضمناً برای دلجوئی محمد علیخان صاحب دیوانی فارس

نیز باو واگذار و بقول فارسنامه ناصری راتق و فاتق امور میشود. بعد از محمد علیخان ایلخانی نوبت حکومت پسرش سلطان محمدخان میرسد ظل السلطان در تاریخش این شخص را بعکس پدرش شخص نالایق و بی کفایتی معرفی میکند. تأسف بزرگ پدر او میخورد و شاید هم علت آن باین جهت بود که این شخص در دوران حکومت خود نتوانسته مثل پدر ثروت موروثی خود چیزی اضافه نماید ولی باید دانست که اصولاً استثمار و گرد آوردن پول و ثروت هدف همیشگی این خانواده بوده و میباید. حتی بعضی از مأمورین و نوپسندگان خارجی علت مغلوبیت و شکست این خانواده را در بعضی مواقع بواسطه خستی که آنها دارند نوشته اند. اگر سلطان محمد خان ایلخانی در مدت حکومت خود موفق بتجاوز و تحصیل ثروت بیشتری برای خانواده قشقائی نشد، برای این بوده که دوره ایلخانی او مصادف با سالهای قحطی بوده است و تاریخ هم از این جهت در باره این شخص سکوت اختیار کرده است. حاجی نصرالله خان پسر سوم محمد علیخان ایلخانی که بمقام ایل-بیگی و لقب جلیل ایل بیگی و درجه سرتیپی رسیده بود و یکی از افراد مقتدر و متعددی این خانواده بشمار میرفت بعد از سلطان محمد خان در سال ۱۲۹۵ جانشین پسر عموی خود میشود این شخص در هنگام سلطنت ناصرالدینشاه حکومت میکرد بواسطه تعدیاتی که میکرد و نقشه های خطرناکی که در سر خود داشت از طرف دولت بمرکز احضار میشود مستوفی در تاریخ خود (تاریخ هن) در این خصوص مینویسد «حاجی نصرالله خان قشقائی ایلخانی را میخواستند بتهران احضار نمایند بواسطه جریان قتل شاه از احضار او صرف نظر شد.»

غیر از اینها اشخاص دیگری از این خانواده بدرجات سرهنگها و مقامات دولتی رسیده اند که بمنظور اختصار کلام از ذکر نام همه آنها خودداری کرده فقط در اینجا با یادآوری درجات و مقامات چند نفر از آنها مطلب را کوتاه میکنیم.

۱- جهانگیر خان پسر محمد علیخان ایلخانی که بافتخار دامادی

پادشاه قاجاریه (محمد شاه) سرافراز شده در دربار قاجاریه نفوذ زیادی پیدا میکند و همیشه در طهران میزیست و با اصطلاح رابط خانواده قشقائی با دربار و دولت بوده مسائل مهم سیاسی مربوط بفارس را بنفع خانواده قشقائی حل و فصل میکرد. از طرف پادشاه بدرجه سرتیپی رسیده فرمانده فوج قشقائی میشود. چه سابق برایت رسم بود که ایل قشقائی افرادی را بتهران میفرستاد پادشاهان با این افراد امنیت کشور؛ را تأمین میکردند ولی همین عده خود نقش مؤثری را در فشار بدولت و تحمیل نظریات سیاسی خانواده قشقائی بازی مینمودند.

۲- سرهنك محمد حسن خان قشقائی پسر سرتیب جهانگیرخان

حاکم ضابط و آباده طشتک...

۳- سرتیب محمد اظفعلیخان قشقائی پسر علی ایلخانی

۴- سرهنك سلطان ابراهیم پسر سرتیب نصراللهخان ایلخانی

۵- مصطفی قلیخان ایل بیگی سردار جهان آرا پسر جانبخان که در

واقعه ۱۲۴۷ کرمان هدف گلوله واقع شده با همان زخم جان سپرد.

۶- سهراب خان پسر مصطفی قلیخان که بواسطه سرپیچی از اوامر

حکومت مرکزی و تمرد وطنیان دستگیر و در سال ۱۲۹۱ کشته شد.

قبل از اینکه وارد شرح وقایع نیم قرن اخیر

مسیبین خوزریز و نقش این خانواده در این جریانات شویم مجبوریم یاد

جنوب آوری نکته ای میباشیم؛ آن اینست همانطوریکه

در جزوه اول اشاره شد شما از این ببعده خواهید دید

که ایل قشقائی و ایل خمسه که تحت نفوذ خانواده های قشقائی و قوام شیرازی

هستند برای حفظ منافع این خانواده ها بجنک یکدیگر رفته خون های

یکدیگر را میریزند در صورتیکه این دو ایل باهمدیگر هیچگونه اختلاف و

دشمنی نداشته این منافع این دو خانواده است که آنها را بجنک یکدیگر

میفرستد. باید هم چنین باشد چه اگر این دو خانواده و این دشمنی بیجهت و

نفاق و شقاق بین ایلات جنوب نباشد ارباب نمیتواند از آب صاف جنوب

ماهی بگیرد. راپرت میسیون وزارت داخله ایران یا کتاب فارس که

در صفحه ۲۲ جزوه اول این کتاب اشاره کامل بمعرفی آن شد در صفحه ۹۸ بخش دوم خود در این باره مینویسد :

«ایلات خمسه و قشقایی و بختیاری رقابت نژادی و ایلی ندارند خصوصت تنها فیما بین رؤسا و ایلخانیهای آنهاست مکرر اتفاق افتاده است که بعضی طوایف خمسه با بعضی تیره های قشقایی اتحاد نموده و مراودت و معاشرت آنها با یکدیگر از روی کمال انس و الفت بوده است . بعلاوه در چند سال اخیر دیده ایم که ایلات قشقایی که با بختیاری مجاور و همسایه اند . در مواقعی که قوای بختیاری مأمور مرکز و بعضی نقاط شمالی ایران بوده اند ، هیچ وقت بخیال مهاجمه و دست اندازی با ممالک بختیاری نیفتاده اند .»

و سپس از وجود این سه خانواده ای که هزارها اسیر رقابت خانواده های در اختیار دارند و صدها هزار نفر را بخاک سیاه قشقایی قوام شیرازی ذلت نشانده اند در صفحه ۸۰ چنین مینویسد «کلیه بختیاری اوضاع فارس نتیجه رقابت طوایف قشقایی و بختیاری و قوامیست تاریخ سنوات اخیرۀ فارس عبارت از سلسله وقایعیست که نتیجه این رقابت است»

همیشه مخصوصاً در پنجسال اخیر سیاست مناطق ایل نشین و جنوب ایران در محور منافع این خانواده ها دور میزند برای خاطر آن هاست که آن فرد بیخبر شیرازی ، کرمانی ، اصفهانی ، کردستانی ... که شب به بستر خود میرود هیچ امیدی بسلامتی صبح خود ندارد ، چه کوچکترین برخورد منافع آن ها مثل نخست وزیر شدن صمصام السلطنه یا اختلاف در تقسیم غنایم و سلاح خارجی و پول کوبنهای قند و قماش ... باعث میشود نه تنها خانه ایلات بلکه افراد بیطرف طعمه آتش قتل و غارت آن ها بشود . همین کتاب در صفحه ۹۲ بخش دوم خود در سال ۱۳۲۹ هنگام ریاست وزرائی صمصام السلطنه بختیاری درباره تصادماتی که بین خانواده قوام شیرازی و قشقایی میشود مینویسد : «در ضمن زد و خورد ، یکی از محلات بیطرف شهر هم بغارت رفت و چندین خانه بکلی خراب و ویرانه گشت .» ولی باید دانست افراد ایل قشقایی با ایل خمسه خیلی فرق دارند چه گویا طوایف عرب جنوب را خلفای اسلام



از روز اول بمنظور توسعه نفوذ استعماری خود و انتشار زبان و اخلاق اعراب باین نقاط کوچ داده اند: رو بهان اروپا از نقطه ضعف ملیت ایلات خیمه و خانواده قوام شیرازی استفاده کرده زودتر میتوانند يك نیروی تمام عیار برای بسط نفوذ خود ترتیب دهند. همین کتاب در صفحه ۸۰ بخش دوم مناطق نفوذ این دو پادشاه جنوب را چنین از یکدیگر تفکیک و تحدید میکند: «طایفه قوام از حدود بلوچستان و کرمان تا دریاچه نیریز و از خلیج فارس تا نواحی یزد و کرمان را در تحت سلطه و نفوذ خود در آورده و بتوسط ایلات خیمه استیلای خود را در نواحی لارستان و سبعه و غیره مستحکم مینماید. ایلات قشقائی در سمت مغرب فارس از مشرق بمغرب مابین دریاچه نیریز و ولایت کوه کیلویه و از شمال بجنوب آباد خلیج فارس را اشغال نموده اند.» در این مطلب چیزیکه شاید باعث تعجب خوانندگان بشود نفوذ خانواده بختیاری هاست که بعداً البته بنوبت از آن بحث کاملی خواهد شد و اما باید دانست منشأ نفوذ آن ها در فارس بواسطه مجاورت مناطق ایل نشین بختیاری با این ایالت است که دامنه آن بحوالی جنوب و سرحد شمال غربی فارس امتداد پیدا میکند.

**صولت الدوله** و حال که مطلب باینجا رسیده است بهتر است بعد از معرفی منشأ نمود او صولت الدوله قشقائی بشرح کارهای او بپردازیم.

اسمعیل خان صولت الدوله «سردار عشایر» سردار ابخان ایل بیگی، نوه مصطفی قلیخان سردار جهان آرا میباشد داراب خان ایل بیگی که يك یکمرد جبار و غارتگری بوده در حیات خود بتحریک «امیر الدوله شیراز» «جد بدرها» از تهران محیط شیراز را مدتی نا امن ساخته جان و مال مردم را در معرض قتل و غارت قرار میداد پسران متعددی داشته است معروف ترین آنها که در اوضاع فارس مؤثر بوده اند صولت الدوله ایلخانی «سردار عشایر» علیخان سالار حشمت، احمدخان سردار احتشام «صیغم الدوله»، صولت السلطنه و امیر عشایر میباشد.

صولت الدوله ایلخانی بعکس قوام الملک «حبیب الله خان» و پسرش اغلب در جبهه مخالف دولت قرار گرفته بود و شاید علت اصلی آنهم این باشد

که خانواده قوام شیرازی قبلاً خود را بدولت و مقامات خارجی بسته بودند. گرچه برای هر دو اینها حقیقت این دو جبهات مفهومی ندارد. منافه خانواده قشقایی چنین ایجاب نمیکرد که همیشه آنها درجبهه دشمنان قوام برای کم کردن از نفوذ محلی آنها داخل شوند. از این جهت اگر هم چند روزی صولت الدوله علیه قوام الملك مستبد و دشمن مشروطه وارد دسته لاریها و آزادبخواهان شده است، نمیشود برای آن ارزش واقعی قائل شد. صولت الدوله شخص ثروتمندی بود و اما ثروت و مکنتی که صولت الدوله گرد آورده است بیشتر ناشی از خاصیت رژیم بود که او در رأس آن قرار گرفته بود. باشم سیاسی تندیکه داشت هر روز بنحوی از این موقعیت استفاده مینمود. در مواقعی که نسبت دولت مرکزی قدرتی داشت، منحنی بهره کشی خود را در میان طوایف مطیع بالا برده با استثمار بیرحمانه خود میپرداخت. سرپرستی سایکس باوجود اینکه نویسنده بیغرضی در باره قشقاییها نیست ولی گویا در این مورد عین حقیقت را در کتاب *تاریخ مختصر ایران* مینویسد: «صولت - الدوله وجوه مالیاتی را از افراد عشیره خود مأخوذ میداشت ولی یکدینار آن از کیسه او بیرون نیرفت بدینوسیله تمول سرشاری بهم زده بود ولی خوشبختی این بود که مشارالیه خست و لثامت طبع فوق العاده داشت» و برای اینکه حکام و استانداران نافرمان! را بیشتر مطیع خود نماید اغلب به بعضی نمایشات دست میزد، که همین کتاب در این خصوص چنین مینویسد:

«صولت الدوله ایلخانی قشقایی شاه بی جقه شیراز شاه بی جقه شیراز! بود هر گاه یکی از ولات فارس از مشارالیه تحجیب و استمالت نمیکرد فوراً افراد ایل اطراف شیراز را گرفته از ورود آذوقه و ارزاق جلوگیری بعمل میآوردند، در نتیجه قحطی و بلوا در شهر تولید و والی منفصل میگردد.» و بطور کلی در ایامی که افق کشور مازا ابرهای تیره و تار هرج و مرج فرا گرفته باشد کار ایلخانیها این است. از آشفتهگی اوضاع و قدرت خود استفاده کرده فرمانروایان را تحت فشار قرار داده مقهور قدرت خود مینمایند و از تسلیم آنها استفاده میکنند. شما اگر چند جلد کتاب آبی سیاسی را بردارید بخوانید در صدها

اوراق این کتاب از خلال صدها تلگرافها و گزارشها حقیقت این تحریکات را درك خواهید کرد که ما اینک نمونه از آنرا که در زمان ریاست وزرائی صمصام السلطنه بختیاری در فارس واقع شده است مینویسیم :

« نمره ۱ - ۵ دسامبر ۱۹۰۹ تلگراف سر جرج بارکلی بسر - ادواردگری : اقتدار سهام الدوله فرمانفرمای فارس را صولت - الدوله تهدید مینماید ایسالت بعضی تقاضاها پیشنهاد دولت کرده مداومت حکومت خود را مشروط بقبولی آنها نموده است... »

در تعقیب این اقدام سهام الدوله که قسمت اول پیشنهاد او تعیین تکلیف برای صولت الدوله بود ایلخانی قشقایی علناً وارد مبارزه با فرمانفرمای فارس شده دست بهمان نمایشها و تحریکاتی که پیشه اجداد آنها بود و سر پرسی سایکس بآن اشاره مینماید میزند که سر جرج بارکلی قنصل انگلیس در فارس در راپورت نمره ۹-۲۵ دسامبر خود درباره آن چنین گزارش میدهد « در شیراز مجدداً انتظار اغتشاشات میرود فرمانفرمای آنجا اگرچه شخص کافی است ولکن با استمداد کمی که دارد اشکال بزرگی خواهد داشت که نفوذ خود را حفظ نماید . »

سهام الدوله که گویا تحت تأثیر عوامل خارجی قرار گرفته نسجیده پیشنهاد های اولیه خود اقدام کرده بود نمیتواند در مقابل صولت الدوله ایستادگی نماید ایلخانی برای کندن سهام الدوله دامنه تحریکات خود را بیشتر میکند ملفوفه ۱۰ سوم دسامبر ۱۹۰۹ از وخامت و تشدید اختلال و ناامنی فارس چنین صحبت میکند

« راهها رو بیدی و ناامنی است پست بوشهر را در نزدیکی گازرون دزد زده است بسته ای که معلق بقنصل انگلیس بوده است نیز برده اند. »  
و سپس از دزدی و راهزنی سایر دستجات دیگر صحبت کرده سر دسته راهزنان و سارقین را چنین معرفی میکند :

« این مسئله دور از عقل و تصورات است که بدون رضایت شجاع و دلاور قشقایی ها این دزدی ها را کرده باشند. » مردم جنوب همیشه دچار تجاوزات این خانواده بوده مثلاً بجهت کیست

اینکه چرا حکومت فلان منطقه را بآنها نسپرده اند اوضاع جنوب را آشفته ساخته جان و مال مردم را در معرض قتل و غارت؛ دزدی و سرقت قرار میدهند. اصولاً همانطوری که درازمنه گذشته دزدی و سرقت در میان قوم اسپارت يك عمل پسندیده و مشروعی بوده مدال شجاعت و قهرمانی را بکسانی میدادند که در سرقت و دزدی مهارت بسزائی داشتند،

سیاست‌هایی که قدرت و ازدیاد نفوذ خود را در اجرای رسوم و قوانین متضاد قرون وسطائی در میان مردم میدانند قباحت و زشتی دزدی و غارت - گری را از میان ایلات نادان و بی‌خبر قشقای از بین برده رؤسای خانواده قشقای شجاع و دلاور کسی را میدانند که در خونریزی و تجاوز بجان و مال مردم بیرحم باشد تا در مواقع مقتضی با گل‌آلود کردن آب‌های جنوب بهتر بتوانند ماهی بگیرند.

سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ مختصر ایران درباره دزدی قشقای‌ها مینویسد «چپاول و تاراج، سرقت و دزدی در نظر قشقای‌ها کار مشروعی بشمار میرفت.»

در جای دیگر مینویسد «ایلات قشقای سرقت و راهزنی عادت کرده و چون دولت کمتر بآنها توجه دارد آفت و بلای مسکنه بیچاره دهات شده‌اند خانه و هستی مردم را پیوسته دچار نهب و غارت مینمایند» فعلاً از تعریف صفات و شرح فجایع و مظالم آنها بگذریم عاقبت سرانجام نافرمانی سهام - الدوله ایالت فارس از صولت الدوله باعث برکناری او میشود.

کتاب آبی در این باره در ملفوف نمره ۲۹ تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۱۰

چنین مینویسد :

«بواسطه اختلاف و خصومتی که بین سهام الدوله

اوضاع جنوب و صولت الدوله تولید شد دولت نمیتوانست در بسته بنظر خان است این موقع از او تقویت نماید حکمرانی مشارالیه غیر مطلوب واقع گردید» این يك نمونه کوچکی از اخلال

آنها در امور کشور بود که چون متکی باسناد تاریخیست ذکر شد صدها قضایا بدتر از اینها در فارس رخ داده است که در محسب‌ها بحساب مأمورین

سرسخت و تترس دولت رسیده در عذابخانه‌ها و مقتلهای مخصوص باشکنجه های شرم‌آوری آنها را تنبیه نموده‌اند که آثار جنایات آنها بعد از قلع و قمع قشقایی‌ها بوسیله رضا شاه بدست آمد که فعلا ما از شرح همه آنها بواسطه مطمئن نبودن منبع نوشته‌ها خودداری میکنیم. ولی بطور کلی باید دانست که این نمایشات تا کنیک همیشگی خانواده قشقایی بود که بلافاصله بعد از عقب‌نشینی حریف از این مانور در غارت مردم و تأمین نظریات سیاسی خود استفاده کاملی میکردند .

**کتاب آبی** در گزارش نمره ۴۶-۲۴ فوریه ۱۹۱۰ مینویسد «خیال و نقشه صولت هرچه باشد اوضاع فارس ظاهراً بسته بپیل اوست دولت ایران باحالت حالیه امید مطیع و محدود کردن او را نمیتواند داشته باشد فرمانفرما استعفا میدهد **ظفر السلطنه** مأمور میشود صولت الدوله عملاً حکمران فارس است»

در اینموقع که کابینه **مستوفی الممالک** مشغول کار **داسوزی اسمارت!** بود خیلی سعی میشد اختلافات فارس حل شود ولی نه تنها آرامشی در جنوب بوجود نیامد در نتیجه اشتعال نایره اختلاف دو خانواده قشقایی و قوام شیرازی ، **ظفر السلطنه** مسند استانداری را ترک کرده امور مربوط بجنوب را بنایب‌الایاله و دشمن خانواده قشقایی، قوام‌الملک چهارم «حبیب‌الله‌خان قوام شیرازی» میسپارد بطهران مراجعت میکند .



اسمعیل صولت الدوله «سردار عشایر»

صولت الدوله در اثر رفتن والی بدایره تاخت و تاز خود افزوده بی‌محابا بنای کشت و کشتار ، قتل و غارت را میگذارد بشیراز وارد، خانه‌ها و ادارات را محاصره و طعمه آتش غارت خود میسازد، چنان وحشیگری کرده مردم را ب خاک سیاه می‌نشانند که **مستر اسمارت** قنصل انگلیس دلش بحال ستم‌دیدگان سوخته دفتر

اعانه‌ای برای آنها باز مینماید.

کتاب آبی در جلد دوم ملفوفه نمره ۱۸۱ سپتامبر ۱۹۱۰ در این باره چنین مینویسد: «شقایبها در تحت ریاست صولت الدوله بطرف جنوب حرکت مینمایند و تمام دهات جنوب آبادیه را غارت نموده حتی تا حوالی شهر شیراز تاخت و تاز نمودند.» البته این خبر قبل از رسیدن صولت الدوله بشیراز بوده است ولی باید دانست این وضع منحصر بشیراز نبوده اغلب نقاط جنوب در آتش ناامنی این خانواده و یا کسان و مؤتلفین آنها میسوزد هزارها نفر بی خانمان میشود.

انگلیسها پس از قضایای تبریز و بعد از آمدن قشون روسها یعنی متحد اجباری آنها بشمال ایران مدتی بود دنباله بهانه میگشتند که برای متعادل نگه داشتن شاهین ترازوی سیاست ایران نیروی خود را در جنوب ایران پیاده نمایند. از این جهت ناامنی و دزدی، قتل و غارت فارس که مسبب حقیقی آن صولت الدوله بود که میخواست امتیاز نگهبانی راههای جنوب را برای استفاده مادی و مقرری مخصوص از امتعه تجارتنی بگیرد بساعت میشود که انگلیسها بوسیله وزیر مختار خود در ۱۴ اکتبر ۱۹۱۰ این یادداشت تند و اولتیماتوم شدید را بوزیر امور خارجه ایران ارسال دارند «... از طرف وزیر امور خارجه دولت اعلیحضرتی بمن چنین تعلیمات رسیده که بجنا بهالی اطلاع دهم که اگر تا انقضای سه ماه از این تاریخ در راههای بین بوشهرو شیراز و بین شیراز و اصفهان... اعاده امنیت و انتظام نشود دولت اعلیحضرتی خود کرها و عنفاً اقدام بعملیاتی که برای تأمین و حراست این طرق لازم است خواهد نمود.

خاطر محترم را نیز استحضار دهم که در صورت عدم موقیت دولت ایران بر اعاده نظم در مدت و مهلت معهود اقداماتی که اجرای آن را دولت اعلیحضرتی در اولین وهله در نظر دارد اینست که قوه امنیه مرکب از ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر در تحت فرمان یکمده از صاحبمنصبان انگلیس از قشون هند برای حفظ راههای منظوره در محل تشکیل و تنظیم شوند یک قسمت از وجه مخارج این قوه باین طریق حاصل خواهد شد که بحقوق گمر کی کلیه

واردات جنوبی صدهای افزوده شده و جمع آوری شود يك قسمت ديگر آن از ماليات ايالت فارس داده خواهد شد . باین معنی که قسمت کافی از آن ماليات را بلاوه عايدات صدهای اضافی گمرک فوق الذکر باید بفرمانده کل این قوه امنیه بپردازند .. و در دنباله این اولتیماتوم صولت الدوله دانسته و یا ندانسته آنقدر باعمال ضد آرامش و پراهنی و دزدی خود دست میزند تا در ۲۴ اکتبر کشتی جنگی «فکس» با صاحب منصب ارشد بصری وارد بندرلنگه شد و تعداد ۱۶۰ نفر از بصریه انگلیس با چهار عراده توپ از کشتی بنام جفط بندرلنگه و سر کوبی شورشیان پیاده میشود .

در نتیجه دولت ضعیف ایران مجبور میشود قوای ژاندارمری بسرپرستی افسران سوئدی که انگلیسها قبلاهدف و نقشه و نقش آنها را در ایران معین کرده بودند تشکیل دهد .

اینهاست که مارا بر آن میدارد بگوئیم صولت الدوله نوکر چشم بسته انگلیسها، نیروی بیگانه را بایران آورد کارهای او که بخیال خود علیه قوام شیرازی و باصطلاح ضد انگلیسی بود باعث شد زیانهای سیاسی مالی و جانی غیر قابل جبران پذیری بکشور ما وارد سازد . اعمال او نه تنها بزبان کشور و ملت تمام شد بلکه باعث شد که خود نیز از سر بر ایلخانی بزیر آید بدست خود وسیله بدبختی خود را فراهم سازد . انگلیسها از اقدامات او دو استفاده کردند یکی استفاده عمومی و سیاسی و دیگری اینکه او را که شخص مظنون و مشکوک می دانستند بوسیله دولت از ایلخانیگری عزل فرد مطیع و فرمانبری بجایش گذاشتند .

اینجاست که در مقابل پیشرفت نفوذ حریف پادشاه دوم جنوب خانواده قوام شیرازی که نماینده تام الاختیار در یاداران خلیج فارس میباشد آسوده ننشسته بنای تحریکات را میکند اردوروی همین سردار عشار دزد تشنج دائمی بود کمیسیون وزارت داخله که اشاره و وطنپرست ! بگزارش آن در باره اوضاع فارس شد در قسمت آخر گزارش فقط بگانه راه امنیت و آرامش جنوب را در تقسیم فارس بین این دو خانواده میداند در سال ۱۳۲۸ هجری قمری

برای خاتمه دادن باین اغتشاشات **نظام السلطنه** مأمورایلات فارس میشود نقشه اواین بود که با کمک خوانین پشتکوه و قدرت محلی خود و سردار اشرف و خزعل و صولت الدوله قوام شیرازی را مغلوب از عرصه سیاست جنوب خارج نماید و گویا اودانسته و یاندانسته مأمور بود نقشی را در جنوب بازی نماید تا صاحب بتواند از این بازی آخری درجا بجا کردن مهره ها و عوامل خود استفاده نماید .

**صمصام السلطنه ایلیخان** بختیاری نخست وزیر کشور دمکراسی ! ایران که از قشقایها و نفوذ روزافزون آن ها خوشحال نبوده میخواست فقط قدرت ایل جلیل خود را مؤثر در وضع جنوب نشان بدهند تا بنسبت قدرت ، ارزش و عزت بیشتری در نزد دیگران داشته باشد با مقامات خارجی و خانواده قوام شیرازی توافق نظر پیدا کرده علیه خانواده قشقای هم دست میشود .

این دوجبهه با این مقدمه در برابر هم صف آرائی می کنند گرچه در این موقع قوای این دوجبهه را نمیشد با هم سنجید چه در يك طرف همه نوع قدرت از صندلی صدارت و سفارت و حکومت بود در جبهه دیگر جز صولت الدوله دزد و غارتگر و اما وطن پرست کس دیگر وجود نداشت . انگلیسها با اشخاص دزد و بی عاطفه مخالف نبوده بلکه از افراد وطن پرست میترسند از اعمال آنها در هول و هراس هستند .

در حقیقت نقشه سر کوبی خانواده قشقای نبود هدف این بود که این خانواده را بزیر پرچم انگلستان بکشند بجای سردار عشایر دزد و وطن پرست سردار **احتشام** دزد و وطن فروش را که قبلا با او مذاکره شده بود بنشانند . سیاست خارجی بریتانیا چنین ایجاب می کرد ، انگلستان طالب چنین تحول سریعی در جنوب ایران بود .

چون با تغییر رژیم ایران سیاست خارجی انگلستان **سردار احتشام دزد** در ایران وارد مرحله نوینی شده بود دیگر ایران و وطن فروش ! ایران نادر نبود که از احساسات وطن پرستی و جهان گیری آن بترسند و بگفته **سرجان دلمکم** این



شیر را غصبانی بزنجیر بکشند بین ایران و هند دامها ، خریم امنیت، و یا بقول اسرائیلی مرزهای علمی بوجود آورند. و دیگر سیاست لر دو لینگتون و پالم رستون در باره ایران تغییر کرده بود دیگر آن دوره ای نبود که انتلیجنت سرویس مأمورین زبردستی مثل سر اوستون لاپارد و یافریه را با لباس مبدل و ریش خضاب کرده بایران بفرستند که بقدری در ایلات ما نفوذ پیدا کنند که ندیم خاتون جانها بشوند و بوسیله زن ها ایلخانیها و ایلات ، این میکرب های داخلی ، را علیه سلامتی ایران تریک نمایند چه این میکربها چنان ایران را بیک بیماری مزمن و مهلك مبتلا ساخته بودند که تا قیام قیامت خطری از آن متوجه چراگاه انگلستان در شرق نمیشد .

انگلستان بعد از این با آوزدن رژیم مشروطیت با ضعیف شدن این بیماری که تا پرتگاه مرك یکقدم فاصله نداشت مخالف بود باید ایران باقی بماند تا مانع ورود خرس های شمال بمرتع هند بشود و شاید فلسفه قرارداد ۱۹۰۷ هم این نقشه بود .

ایران باید از این بعد سر بازخانه انگلستان باشد در سر بازخانه باید انضباط محض و سخت حکمروا بوده مخالفین و کسانی که تابع فلسفه اطاعت کور کوزانه ؛ نیستند بشدت سر کوبی شوند تا بتوان هندوستان و یا بقول فرد گروزن انبار ذخایر دنیا را از دست برد راهزنان جهان حفظ نمود .

با استشمام بوی زننده باروت جنک بین المللی و با فعالیت اولاد ویلهم در شرق بهیچوجه صلاح نبود اشخاص مظنونی مثل صولت الدوله در کرانه خلیج فارس مجاور مخازن نفت باقی باشند باید صولت الدوله برود و یک عضو خدمتگذار و فرمان بردار این خانواده بجای او نشیند .

زنك ناقوس خطر توتانی Tutanic > آلمان

گراز عصبانی و آماده جنك > گراز ارتجاع را بمرض حمله اعصاب سرد از عشاير و ترشحات دماغی انداخته . کنفرانس پوتسدام و

معاهده سری آن با مصطلاح اتحاد آلمان و روسیه و

واگذاشتن حفاظت ایران دهلیسر، هندوستان از طرف آلمان بخرس وحشی و

نترس روس ، فعالیت جاسوس های آلمانی در شرق و عملیات بارون مارشال

فونلی پرستین (۱) در ترکیه والحق دولت ترکیه بآلمان بکلی این حیوان مجبل و درنده راعصبانی و دست پاچه نموده بود. هدف او در جنوب ایران این بود بهر قیمتی شده است باید افراد مشکوک بروند بجای آنها اشخاص مطمئنی قرار بگیرند.

سردار احتشام که امتحان خود را کاملاً در مدت حکمرانی خود در یزد داده هم صیغه ارباب شده و هم خود را بدشمنان سردار عشایر یعنی خانواده های قوام شیرازی و بختیاری فروخته بود شایسته تر از هر کس برای این مأموریت بود. بالاخره دنباله سوء

ایلخانی غلام حلقه

سیاست نظام السلطنه باعث میشود که

بگوش انگلستان

حریف از موقعیت استفاده نماید بدولت

فشار بیاورد در این موقع تلگرافی از

طرف صمصام السلطنه بختیاری رسیده **صیغم الدوله (سردار احتشام)** بجای صولت الدوله سردار عشایر ایلخانی قشقائی میشود قوام الملك معاون ایالت و در حقیقت والی فارس شده زمام امور را بدست میگیرد. با وجود این او که بواسطه کشتن رضا قلی خان یکی از رؤسای ایل عرب مناسبات خوبی با بعضی از قبایل جنوب نداشت آنها را با تطمیع، وعده و وعید خشنود و جمع کرده علیه صولت الدوله مسلح مینماید.

رژیم های پوسیده قرون وسطائی بخودی

رمز بقای ایل

خود قابل دوام نیستند سیرجبری تاریخ و اجتماعات

قشقائی !!

آنها را از میان میبرد اگر در جائی آثاری از این

رژیم دیده شود مطمئناً بقای آنها ناشی از وجود

عوامل خارجیست. روزگاری در همین کشور ما قبایلی قوی و نیرومند از کرد و ترکن مثل قبایل قرائی، زعفرانلو، جعفر بای ۰۰۰۰۰ بودند که ایل قشقائی در مقابل نیروی جنگی و خاننخانی آنها کوچکترین ارزش نظامی نداشته مورخین در کتب خود ایلات قشقائی را در برابر نیروی این طوایف تعقیب کرده اند، ولی چون دوره استفاده از این قبایل بسر رسید چنان آنها را

نابود ساختند که امروز اثری از نیروی آنها باقی نیست.

انگلیس‌ها عاشق چشم و ابروی قشقایی‌ها نبودند آنها در جستجوی نیروهای در داخله کشورها هستند که بتوانند در پناه آنها نفوذ سیاسی خود را بسط و توسعه دهند از این جهت وقتی دیدند **صوالت الدوله** سرکشی و نافرمانی! میکند بجای او موقتاً **سردار احتشام** را در پناه او پیش برونند و از شیخ او سردار عشایر را بترسانند.

**صمصام السلطنه بختیاری** رئیس دولت دموکراسی خانغانی! اعتبار کافی برای اجرای این نقشه منظور کرده افسران سوئدی ژاندارمری هم که قبلاً توافق نظری در این مورد با اربابها پیدا کرده بودند قوای خود را در اختیار آنها گذاشتند. سردار احتشام ایلغانی قشقایی با یک قوای مختلط دولتی محلی، سوئدی، انگلیسی با کمک **مائو و تسیقورت** و بدستور قوام مأمور تعقیب و سرکوبی صوالت الدوله شد **سروالتر تنلی** در صفحه ۱۱۸ جلد شش **کتاب آبی** در گزارش ۱۱ مه ۱۹۱۲ در تلگرافی که کفیل قونسلگری شیراز مغایره نموده چنین مینویسد «... از اینکه تفنگچیان عرب و باصری و کواری وارد شدند تحت رؤسای خود با چند نفر سرباز و سواره‌های ایالت شیراز و یک عراده توپ گوهستانی تپه‌های بالای قراباغ را متصرف شدند در ۲۸ آوریل ایلغانی (منظور سردار احتشام میباشد) با استعدادی یحتمل قریب هزار نفر از تفنگچیان قشقایی در تحت رؤسای عمده خود بطرف صوالت الدوله که آنوقت در هیشون بود حرکت کردند قشون طرفین مصادمه نموده در این جنگ کار بر صوالت الدوله سخت شد...» حتی در یکی از این زد و خوردها صوالت الدوله مجروح شده بمهلکه میافتد، ولی با چابکی خود را از خطر میرهاند.

مسقر اسماوت در صفحه ۲۵۰ جلد شش

صاحب، نقشه شکست کتاب آبی در ملفوف شماره ۱۶۹ علت تأخیر سر-

صوالت الدوله را! کوبی صوالت الدوله را چنین گزارش میدهد «صوالت-

میکشد الدوله از آنجائیکه گله و رمه و اهل خانه زیادی

همراه ندارد میتواند با کمال سرعت از نقطه بنقطه

دیگر حرکت کند، بوسیله این قسم جنگهای غیر منظم ایلپاتی گرفتاری او خیلی سخت است. احتمال فقط يك استعداد دولتی در تحت امر یکنفر صاحب منصب دولتی بهسراهی ایلات متحده بتواند بانقشه ایکه از روی دقت طرح شده باشد و پیش بینی کامل او را مغلوب سازد.

سیاست نفاق انداز انگلیسها کار خود را کرد نفاق و شقاق سختی بین ایلات قشقایی افتاده ماهها آنها را بر یختن خون یکدیگر مشغول ساخت، صولت الدوله نیز آواره شهر و دیار گردید افراد ایل قشقایی که از مظالم ایلخانی ها و مخصوصاً از مالیات های سنگین بستوه آمده بودند خود باین آتش نفاق دامن زده برای فرار از تعذبات و تجاوزات آنها هر روز گرد یکی از برادران صولت الدوله جمع میشدند کار تجزیه و پراکنده گی آنها چنان بالا گرفت که علاوه بسالار حشمت و صولت السلطنه برادران سردار عشایر، و قوام شیرازی «سناتور فہلی» نیز بفرار ایلخانیگری ایل قشقایی میافتنند.

در هر صورت در این دوره قترت هم هیچ قدرتی نخواست یا نتوانست زمام حکومت را از ید قدرت خانواده قشقایی خارج نماید و برای يك مدت کوتاهی هم شده افراد ایل قشقایی را از سلطه ظالمانه آنها آسوده سازد. در همه حال قدرت در دست اولاد امیر قاضی شاهلو، معتمد السلطان، جانبخان بوده است اگر صولت الدوله مردود و مغضوب میشد برادران او قادر و حاکم بوده بر هزارها نفر حکومت میکردند.

**صولت الدوله** چون بانحزیه ایل قشقایی ایلخانی سردار احتشام اسم عاقل! میشود بی مسامی بیش نبود او استعفا میدهد خطر انقراض سلطنت قشقایی نزدیک میشود این بازیها در روحیه

صولت الدوله بشدت تأثیر کرده شاه بی جقه شیراز مات بازی شطرنج ارتجاع می شود. مع الوصف باز نمی شود صولت الدوله دزد و غارتگر، جانی و فتودال را که نمی خواست همه این جنایات را باتکای اهتزاز پرچم انگلستان در خلیج فارس انجام دهد با سردار احتشام مزدور و جاسوس، دزد و فرمایه مقایسه کرد همین مبارزات چند ماهه صولت الدوله علیه نفوذ استعمار انگلستان بود که برای اولین بار بکروح ضد انگلیسی و آنکوفوبی بکالبد مردم

مایوس و مرده جنوب دمید .

آتش هرج و مرج در جنوب بمنتهای شدت خود رسیده بود شعله دزدی و سرقت ، قتل و غارت از هر طرف زبانه می کشید بحدیکه جان و مال خود آتش افروزان از این آتش محفوظ نمانده امور بازرگانی آنها در جنوب بکلی معطل میشود ، تصمیم میگیرند این آتشها را خاموش نمایند .

صولت الدوله که در اثر گوشمالی صاحب سرش بسک خورد عاقل ! شده بود بقنصلخانه نزدیک شده مکاتباتی که مفاد آن در کتاب آبی مسطور است بین او و مستر اسمارت رد و بدل میشود حاج مخیر السلطنه (مهدیقلی هدایت) نیز بسمت استانداری بفارس وارد میگردد هائور گوشر بجای مستر اسمارت که مناسبات خصمانه با سردار عشایر داشت پست قنصلگری فارس را اشغال کرده در نتیجه صولت الدوله دو باره بایلخانگی گری منصوب میشود .

جنگ بین المللی شروع میشود فارس در

خارهای گلستان این جنگ صحنه زیبایی ترتیب داده گلهای معطر ،  
وطن لاله های سرخی بیازار جهان آورد که تا دنیا دنیا است  
بوی عطر دلا و بزاین گلها ، فرزندان وطن را مست و

دشمنان را دلخسته میسازد .

صولت الدوله که در روزهای اول مبهوت ضربه سابق انگلیسها بود بمیدان جهاد تنگستانی ها و دشتستانی ها که مردانه علیه انگلیسها قیام کرده بودند وارد نشده حتی کمک هم بدستجات وابسته بارتجاع مینماید . جلد دوم کتاب فارس و جنگ بین الملل در صفحه ۲۱۲ خود دریک نامه سیاسی بتاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۳۴ که بامضای سران نهضت اولیه جنوب رسیده است درباره قیام مردانه افسران ژاندارمری و جنگ آنها با انگلیسها مینویسد «خیلی مردم بما قول همراهی دادند ، وفا نکردند بلکه بعضی محض طمع بول انگلیسها بماها برضد شدند» سپس از فداکاریهای افسران ژاندارمری نوشته اضافه مینماید «تا وقتی که شیرازیها مخالفت ورزیدند بشحریک پسر قوام و آقای صولت الدوله ، آلمانی ها و بعضی ترقی خواهان را در شیراز توقیف

### و ذلیل کردند.

گویا قسمت اخیر اشاره بشخیر فارس بوسیله قوام شیرازی و معاکه احرار جنوب و بدار زدن و بدهانه توپ گذاشتن و مسموم و مقتول ساختن آنها میباشد، که در بخش خانواده قوام شیرازی کاملاً شرح داده شد خاطره شوم آن هرگز فراموش نخواهد شد؛ اگر هم صولت الدوله شریک این جنایات نباشد سکوت و بیطرفی او خود یک خیانت بزرگی بود.

صولت الدوله کار را که بعد از تشکیل پلیس جنوب کرد اگر در روزهای اول میکرد، دست بدست سالار الاسلام و امیر الاسلام و ماژور مسعود خان برای مبارزه با بیگانگان میداد اوضاع تغییر کرده بیگانگان نمی توانستند آنهمه صدمه و آسیب باو و ب مردم فارس برسانند ولی باز باید نوشت اگر صولت الدوله دیر جنبید ولی خوب جنبید، مثل یک سرباز وطن پیراهن جهاد بر تن پوشیده حریف را خوب کوبید.

بعد از تشکیل پلیس جنوب و مداخله انگلیسها در کلیه امور فارس و قیام مردانه ناصر دیوان، در سال ۱۳۳۶ که عده ای از ایلات قشقایی مورد حمله پلیس جنوب قرار می گیرند صولت الدوله مبارزه خود را با انگلیسها آغاز میکند و شاید هم یکی از علل اولیه مخالفت صولت الدوله همان رقابت دو خانواده قشقایی و قوام شیرازی و قدرت روز افزون خانواده قوام شیرازی در جنوب باشد.

اگر هم اینها علل اصلی قیام صولت الدوله

مبارزه صولت- باشد ولی بدها او تحت تأثیر تلقینات و وجدان خود الدوله با انگلیسها قرار گرفته مثل یکمرد پاکباز و وارسته ای در راه استقلال ایران همه چیز را طلاق میگوید، مردانه

علیه بیگانگان قیام میکند، نه تنها خانه و زندگیش در اینراه طعمه آتش غارت میشود حتی عزیزترین کسانش را در این مبارزه از دست میدهد.

در چنگ کارترین سه تن از دختران سردار عشایر از تشنگی جان میسپارند

ما که قلم نقاد بدست گرفته ایم باید هم عیب و هم هنر اشخاص را بنویسیم تا بدانند جز گفتن حقایق نظر دیگری نداریم حق است که بیشتر در اینباره



صحبت شود متأسفانه در این مقام مجال بحث بیشتری نیست .  
صولت الدوله با ریختن خون صدها سرباز هندی و انگلیسی طومار  
سیاه خود را شسته نام خود را از لیست حکام خانواده قشقایی خارج و در دفتر  
آزادگان ایران ثبت کرد .

وقتی این جنگها به مرحله خطرناکی رسیده قوای پلیس جنوب در محاصره  
صولت الدوله افتاد انگلیسها گفته **سر جان ملکم اسکاتلندی** « در ایران  
بدون رشوه غیر ممکن است موفقیت حاصل نمود » و عقیده **جان ویلیام کی**  
« در ایران هراشکالی در تحت تأثیر طلای انگلیسی بطور معجزه مانند ای از  
میان برداشته میشود » را بکار بستند آتش نفاق را در ایلات قشقایی روشن  
کردند. روبهان بریتانیا دست بارشویو غلامان و خدمتگذاران قدیم خود در  
ایران دراز کرده پرونده احمد خان سردار احتشام و علی خان سالار حشمت را  
برداشتند بشیوه دیرینه خود که سرمار بدست دشمن بکوب، برادران صولت-  
الدوله را بچنگ او فرستادند.

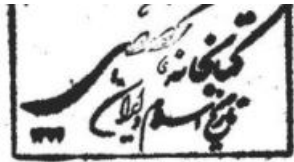
**کتاب فارس و جنگ بین الملل در صفحه ۱۲۰ خود مینویسد :**

« در این وقت انگلیسها که سخت در زحمت

**ایلخانی قشقایی** افتاده راه چاره را بر خود مسدود دیده بودند ناگزیر  
**با لیره انگلیسی** بخیال حيله و خدعه دائمی و جبلی خود افتاده آخرین  
**بازی نمیکند** نقشه مزورانه خود را طرح کردند علی خان سالار  
حشمت را با پرداخت ده هزار لیره طلا بوعده ایل

بیکی قشقایی تطمیع نمودند و برادر بزرگش احمد خان سردار احتشام را  
که با علی خان برادر صلیبی و بطنی میبود با ایلخانیگری قشقایی نوید داده و  
پرداخت سی هزار لیره طلا هم با او متقبل شده، دو هزار قبضه تفنگ انگلیسی  
نیز تحویل دادند.

در این وقت محمد علی خان کشکولی که بعلی خان ملحق شده بود نیز  
موقعرا مفتنم شمرده با دریافت پانزده هزار تومان و مقداری تفنگ و فشنگ  
بآن دو نفر ملحق شد و سپس در صفحه ۱۲۱ مینویسد : « قوام الملک ترتیب  
ناهارى داده علی خان و ضیغم الدوله ( سردار احتشام ) و محمد علی خان



کشکولی هم حضور بهم رسانیدند قنصل انگلیس نیز حضور یافت پس از مذاکرات زیاد قرار بر این گذاشتند که همه اینها متفقاً با صولت الدوله و ناصر دیوان نبرد کنند خاطر اولیاء امور دولت فغیمه بریتانیای کبیر را از این رهگذر آسوده سازند !

۰۰۰ روز ۲۴ شعبان جنرال سایکس و کلنل کاف و قوام الملک و سردار احتشام و علی خان ( سالار حشمت ) و ۰۰۰ بدیدن فرما تفرما «جد خانواده فیروز» رفتند فرما نفرما هم ایلخانیکریرا بسردار احتشام و ایل بیگی را بعلی خان مرحمت ! فرمود .»

بدستور وثوق الدوله «حسن وثوق» رئیس الوزراء نیروی مهمی بفرماندهی افسران انگلیسی و فرما نفرما و قوام شیرازی ایلخانانی مأمور سر کوبی و شکست صولت الدوله میشود بعد از مدت‌ها پایداری بالاخره صولت الدوله و پسرش محمد ناصر خان قشقائی «سنا تور فعلی» شکست میخورد تا حوالی اصفهان عقب نشینی کرده با کمک امیر عشایر برادرش و نیروی تازه نفس آن دوباره حملات خود را بدشمن شروع میکند . این زدوخوردها بعد از پایان جنگ جهانی ادامه داشته هیچ نیروئی قادر نبود صولت الدوله را منکوب نماید تا اینکه بروز بیماری آنفلوآنزا و فقدان سازمان منظم و مجهزی جهت مبارزه با سرایت این بیماری افراد زیادی از قوای صولت الدوله از بین رفته دشمن قوی میشود .

سرپرسی سایکس در این باره در کتاب تاریخ مختصر ایران مینویسد

«چون موفقیت بریطانیا مسلم و محرز شد

ایل قشقائی در زیر والی فارس با اشاره ما برادر صولت را بایلخانانی

پرچم انگلستان گری قشقائی منتخب ساخت قوام نیز بطرفنداری

انگلیسها مشغول اسباب چینی شد در نتیجه در ایل

قشقائی نفاق افتاد جمعی علیه صولت الدوله قیام کردند ستون ما نیز فوراً بحمله و مجادله پرداخت این مرتبه قشقائی ها با رشادت هرچه تمامتر جنگیدند . ولی چون عده آنها فوق العاده تقلیل یافته بود بزودی رو بفرار نهادند . ایلخانانی جدید و قوام بتعمیب آن ها رفتند صولت الدوله در فیروز آباد باز



مختصر مقاومتی بعمل آورد مغلوب شد و بایکدسته قلیلی از طرفداران با وفای خود فرار کرد .

پس از سه ماه مجدداً عده‌ای را جمع آوری نموده ایلخانی جدید را محصور ساخت ولی چون مابدستیاری ایلخانی بیدان جنگ حاضر شدیم چنان ضربت شدیدی بصولت الدوله وارد آمد که مشارالیه زاری کنان فرار کرد از آن موقع تا کون معتکف و گوشه نشین گردیده است و ولی برخلاف نوشته سایکس عاقبت کار صولت الدوله باین سادگی و سرافکنندگی نبود .  
 صولت الدوله با عده قلیل خود مرتباً مزاحم پلیس جنوب میشد مستر پیل بایوز انگلیس در بوشهر با سردار عشایر تماس گرفته بعد از مذاکرات زیاد ناصر خان قشقایی بنمایندگی از طرف پدر خود بشیراز آمده در حضور فرداقرما و کلنل آرتن قرارداد صلح بین طرفین امضاء میشود بموجب همین قرارداد صولت الدوله از ایلخانی گری برکنار گردیده و سردار احتشام بجای اومی نشیند سردار عشایر از رفتن به بیلاق منع میشود در عوض انگلیس ها متعهد میشوند پلیس جنوب را منحل نمایند .

واما کسانیکه حوادث و وقایع سیاسی کشور

صولت الدوله و هازا از دریچه چشم بین المللی نگاه می کنند بقیام هیئت دولت ایکس صولت الدوله رنگ خارجی داده همان جبهه بندی جنگ بین المللی را در جنوب ایران قائل شده .

صولت الدوله را از طرفداران آلمان ها و متحدین جنگ جهانی در ایران معرفی مینمایند .

ما منکر این نیستیم که در جنگ بین الملل اول چنین دستجاتی در ایران وجود داشت حال روی قصد نجات از جنگال سیاست های جا برانه روس و انگلیس با جهات دیگری بود در آن موقع دسته نیرومندی علیه متفقین جنگ در کشور ما بوجود آمده افراد پاکتی هم مثل مدرس و مستوفی الممالک «حسن مستوفی» نخست وزیر وقت جزء ایندسته بودند ، خیلی سعی شد که شاید بتوانند احمدشاه را وارد این مبارزات نمایند ولی موفق نشدند . ایندسته براهنمایی پرنس فون رویس وزیر مختار آلمان بنام مهاجرین



بهران را ترک نموده به غرب ایران رفتند. دسته‌ای بنام «کمیته نجات ملی» در آنجا بوجود آورده دولتی نیز بنحست وزیری نظام السلطنه «رضاقلی خان مافی» تشکیل دادند.

اتباع و جاسوسان زبردست آلمانی که معروفترین آنها واسموس (کنسول بوشهر) و پوژن (کنسول اصفهان)، سوگمایر، ویندرمایر دکتر ریاح بودند همه جادست بکار شدند.

افراد کمیته نجات ملی با مارشال فن در گولتز آلمانی در ترکیه تماس پیدا کرده با ژنرال بار اتوف روسی بنای زدو خورد را گذاشتند، ولی هیچگونه سندی درباره ارتباط صولت الدوله با کمیته نجات ملی و هیئت دولت ایکس و همچنین اتباع آلمان در دست نیست.

تا این اواخر هم مورخین و نویسندگان بایندهسته

ماهیهانه هشتاد با نظر خوبی مینگریستند و مبارزات آن هارا از این جهت که در مردم احساسات مخالفی نسبت بروس و انگلیس ایجاد کرده راه تقویت بعدی این سیاست را در ایران باز کرده بود؛ میستودند تا اینکه افشای

مفاد معاهده محرمانه ایکه نظام السلطنه با کنت گانیتز اتاشه نظامی آلمان بسته بود که اغلب مواد آن در محور اغراض مادی و خصوصی رئیس دولت ایکس دور میزد و از طرفی گویا نظام السلطنه بوسیله داماد خود عباس میرزا سالار لشکر پسر فرمانفرما با انگلیسها سروسری داشت و از اینجهت بیشتر بجنگ باروسهامشغول بود، ارزش سیاسی این مبارزات را ازین برده مردم را بآن هابدین ساخت.

در صورتیکه صولت الدوله بعکس آنها همیشه تیرهای مبارزه خود را در قلب انگلستان جای میداد و در قرارداد منعقد هم ابداً اسمی از صولت الدوله نبوده است اگر هم محرک صولت الدوله آلمانی ها بوده اند و او بتحرک واسموس دست باین جنگها زده باشد بهیچوجه نمیتوان او را بانظام السلطنه ایکه آلمانها با او قرارداد بسته بودند و ماهیهانه هشتاد هزار مارک (بیست هزار تومان) باو میدادند مقایسه نمود و این هر دو متحدین جنگ را با

يك سنك وزن كرد .

آتش جنگ جهانی فرونشست اين جنگ با آنها زيانهايش يك اثر جاودانی از خود بجا و ياد آلمر گذاشت آن اين بود كه دامنه اين حريق بكاخ ظلم و عدوان تزارهای روسيه كشيده شد ، آن مركز استبداد و زور دنيا را خراب کرده بجای آن يك ايوان دلباز سوسيالیسم و پناهگاه ضد استثمار بوجود آورد .

پس بايد يك ديوار محکم و مرتفع ساخت و دنياي آزاديرا از دنياي بردگی جدا کرد .

در مورد ايران طرح کودتای خانمانسوز

صوت الدوله محرم سيد ضياء الدين ريخته شد ، تمام نقشه آن از تعيين و مشاور ديكتاتور کارگردانان ايراني و خارجي آن و تخمين نيروی

نظامی و تاکتيک و شبیخون آن در کتابچه چاپی تدوين

شده بدست ژنرال سايکس ادارم كکننده کودتا داده شده او را از شغل فرماندهی پليس جنوب بفرماندهی پليس ايران ؛ ارتقاء مقام داده مأمور اجرای نقشه کودتا کردند .

تا آنجا که در نقشه پيش بينی شده بود استفاده کبريتی را از سيد ضياء

نموده بعد از روشن کردن چراغ کودتا اين چوب کبريت بی مصرف را از صحنه سياست ايران خارج کردند و رضا شاه را بسلطنت رساندند همانطوریکه دهها نفر در اين بازی گول صحنه سازی ارتجاع را خورده تفهيميده پایه های تخت قدرت قائم تقابدار ايران را محکم کردند .

صوت الدوله قشقائی هم که از ديو ودد انگلستان ملول بود دنبال

يك پهلوان ملی میگشت تا بتواند از قدرت او در نابودی عوامل خارجي و مخالفين خود در جنوب استفاده نماید ، در تسطیح و هموار کردن جاده ديكتاتوری ايران کوشيد ، بدینوسیله حلقه طناب مرگی را که ديگران بگردن او انداخته بودند خود محکم ساخت .

همان سياستی که ميخواست آنچنان حکومتی که مورد نظر است تشكيل

دهد صوت الدوله و رضا شاه را چنان بهم نزديک چون دومتر در يك پوست

کرد که رمز مخصوص و تلگراف محرمانه میان آنها بود که در مواقع لازم با اطمینان کامل بتوانند با یکدیگر ارتباط پیدا نمایند.

صولت الدوله احترام خاصی در نظر رضا شاه داشت در اغلب مسافرتها ملتزم رکاب سرسلسله دودمان پهلوی بود بعد از اینکه رل او در نقش کمک دیکتاتور و سرگویی ایلات تمام شد نوبت به خود ایشان رسید.

موضوع بحرین و امتیاز نفت در پیش بود باردیگر احتیاجی به تسلیح عساکر از نظریه نگاهش ظاهری پیدا شد آربابان! میخواستند با یک کرشمه دو کار انجام دهند ضمن یک صحنه سازی و مانور سیاسی، تحول جدید در حکومت ایران را بزبان انگلستان در دنیا معرفی نموده دولت اتحاد جماهیر شوروی این حرفهت بین المللی را اغفال بکنند و در مقابل اعمال ضد آزادی دیکتاتور ایران آنها را ساکت نمایند و بدینوسیله دشمنان خود را بتماشای این صحنه مشغول ساخته از عقب ضربه محکمی بآنها بکوبند و ضمناً با کشیدن پای دشمنان خود باین بازی انتقام خود را از کسانی که در جنگ بین الملل بآنها ضربه موحشی وارد ساختند باز ستانند.

چند دسته زمین شناس برای اکتشافات اراضی نفتی از سواحل خلیج فارس بداخله گرمسیرات قشقایی حرکت کردند در ۱۳۰۷ مقدمات این امر با شروع ناامنی در پشت دروازه های شهر شیراز شروع شد تفنگها وارد شده بقیمت نازلی بقرش رسید. گلنل فریزر رئیس سواره نظام پلیس جنوب ایران در جنگ بین المللی کسی که بدستور و بتطبیع او جوانان وطن پرست را در جلو چشم هزارها نفر مقتول ساختند، با مستر چیک مأمور فوق العاده انگلستان که حتی اسم بچه های کوچک خوانین را میدانست از تمام پیوند و بستگی ها و اختلافات آنها بهتر از هر فارس شناس ایرانی با خبر بود، بعنوان مأموریت مطالعه در گل و گیاه کوههای فارس قدم بجنوب گذاشتند، با علفهای هرزه فارس تماس گرفتند.

با دست سالار حشمت برادر صولت —

سلب مصونیت از الدوله بهر عنوانی بود پای صولت الدوله را که در نمایندگان قشقایی تهران بود، در این جریان بمیان کشیده میشود در

نتیجه صولت الدوله که در نشاندن این آتش کیمک کرده بود یاغی شناخته شده آ تقدری طول نمی کشد که بقصد نابودی **صولت الدوله** و پسر ارغندش **ناصر خان قشقائی** بنمایندگی دوره هشتم مجلس شورا یملی از فارس انتخاب شده بدینوسیله آنها را از جنوب بنزدیکی قفس زندان قجر کشیدند .

روز ۸ شهریور ۱۳۱۱ درست سه ماه قبل از اینکه بازی نفت و نطق های آتشین **تقی زاده** و **رفقای**ش! به نوان لغو امتیاز داری در مجلس که پیش برده تا تاریخ ۱۹۳۳ و عصبانی کردن شاه و از بین بردن قرارداد بود شروع شود **مرو وزیر** کشوری نطق مشروحی در مجلس با این عبارات اجازه سلب مصونیت نمایندگان قشقائی را از مجلس خواست «..... فعلا خاطر آقایان را اجمالا مستحضر نمودم که قضیه از این قرار است و برای دولت مسلم و ثابت شده است که این دو نفر داخل يك توطئه ها و تحریکاتی هستند که با اساس امنیت مملکت لطمه وارد می آورد زحماتی را که در صفحات جنوب و فارس کشیده شده است مختل میسازد . .. از این نقطه نظر بنده از مجلس محترم تقاضا میکنم که اجازه سلب مصونیت از **اسمعیل خان قشقائی** و **ناصر خان قشقائی** صادر بفرمایند تا قضیه آنها با دقت کامل مورد تعقیب واقع شود....»  
 باین سادگی پدر و پسر وارد زندان شده بعد از آنکه مدتی هم خسرو قشقائی پسر کوچک صولت الدوله بآن دو ملحق شد .

همانطوریکه منصور وزیر کشور گفته بود  
**مفهوم جنون در** واقعا با دقت کامل آنها را تحت تعقیب قرار دادند !  
**قاموس دیکتاتور** در آن دوره معمول بود که بدو این نوع اشخاص را مدتی در زندان نگاه میداشتند تا سروصداها بخوابد

داستان آنها از زبانها بیفتد سپس بحساب آنها میرسیدند !

میگویند سردار عشایر اولین کسی بود که **پزشک احمدی** مأمور شد نتیجه اکتشافات علمی! خود را در مورد قتل های ناگهانی بر روی ایشان امتحان نماید و چون احمدی هنوز در شغل خود تیرین مینمود تجربیاتی نداشت میزان سمی که بوسیله انژکسیون استعمال نمود خیلی زیاد بود بطوری که در ظرف

دو ساعت اثر کرده و با بقول روزنامه اطلاعات اسمعیل خان صولت الدوله سردار عشایر سخته کرد، پهلوی را از نگرانی بیرون آورد.

ولی دکتر سعید کردستانی طبیب مخصوص سردار عشایر نتوانست رل بلندگوی حکومت دیکتاتوری را در این جریان بازی نماید، در سر جنازه صولت الدوله اشاره بقتل او نمود. دستگاه شهربانی از یکجمله حرف این دکتر بتلاش افتاد خواست اسرار قتل سردار را برای همیشه مخفی دارد. دکتر دوستی در امریکا داشت که به پرزیدانت روزولت رئیس جمهور امریکا خیلی نزدیک بود این مرد دکتر را از مرگ ناگهانی نجات داد. او را از زندان خارج و بهمدان تبعید کردند و برای اینکه از گزند او همیشه درامان باشند، سه نفر از دکتران طهران متوسل شده او را نتیجه کبر سن مبتلا بجنون و هذیان قلمداد نمودند.

دیدن این نوع صحنه‌های فوت ناگهانی تأثیر شگرفی در وجود اشخاص دارد بعضی مثل دکتر کردستانی از مشاهده این مناظر تحریک شده هستی خود را در راه حقیقت میگذارند. اعلان مبارزه بآدم کشان میدهند. عده‌ای نیز مثل اولاد سردار که در شجاعت و استقامت و وطنپرستی هیچگونه شباهتی پیدر خود نداشتند، خود را بکلی باخته گویا از همانجا تصمیم میگیرند از خط مشی سیاسی خود منحرف شده قبله شانرا تغییر دهند.

پسر کو ندارد نشان از پدر      توییگانه خوانش بخوانش پسر



بسر منزلی کاینقدر خون کنند      در آن خواب آزادگان چون کنند ؟  
بدستور سردار عشایر آتقد رپاهایش چوب زدند ناخنهایش  
ریخت سپش بچهار میخ کشیده ببدنش شیرۀ مالیده زنبور هارا  
پرواز دادند . . . دست آخر بطرف چاه ماری بردند . . .

اشتباه نشود ما قصد دفاع از سردار عشایر قشقایی نداریم او را شخص پاک و درستکار و آزادمنشی نمیدانیم سردار عشایر هر چه باشد یک نفر تو دال و رئیس یک رژیم پوسیده قرون وسطایی بود، غارتگری، ستمکاری، دزدی، جنایت از خصوصیات این نوع رژیمهاست. کشته شدن او کار ظالمانه‌ای

نبوده او مستحق مرگ بود ولی نه بجرم دشمنی با انگلیس بلکه با اتهامات زیاد که ما اینک یک پرونده محکومیت او را باز میکنیم .

او در عین حالیکه یک شخص وطن پرست علاقمند با استقلال و بقای ایران بود یکفرد قسی القلب و بیرحم و آدمکش بشمار میرفت که تاریخ بهیچوجه این نقاط ضعف او را نمیتواند فراموش نماید .

جرایم و جنایات او بی شمار در این مقال مجال و شرح همه آنها نیست ما فقط در اینجا یکی از مناظر فجیع سردار را که نمونه از هزارها جنایت است تشریح مینمائیم .

در زمان سلطنت احمد شاه بواسطه خرابی و بی تربیتی اوضاع مالی جنوب حاج امیرالملك «پدرد بیسما» بنمت پیشکاری مالیه مأمور ایالت فارس میشود این شخص سرسخت و با اراده وقتی بمحل مأموریت میرود و اوضاع درهم دارائی آنجا را می بیند تصمیم میگیرد سر و سامانی بوضع مالیاتها بدهد .

صولت الدوله سالها بود که بدولت مالیات نمیداد بدهی او بدولت مطابق اسناد موجود در حدود پنجاه میلیون ریال بود پیشکار فارس فوراً اقدامات شدید در وصول مالیات ایلخانی قشقائی مینماید سردار عشایر ابتدا متوسل بسفارش و توصیه ، تهدید و تطمیع میشود و چون می بیند با این وسایل نمیتواند پیشکار مالیه را قانع سازد از در سازش و دوستی وارد شده او را بخانه خود دعوت مینماید بمجرد اینکه این شکار خطرناک با پای خود پننجیر گاه سردار وارد میشود دستور میدهد از این مهمان ساده چنین پذیرائی شود .

او را گرفته پاهایش را بفلک می بندند بقدری چوب پاهایش میزنند که تمام ناخنهایش میریزد سپس او را زنجیر کرده بعد از ساعتها گردش و نمایش در میان ایل بمنظور ارعاب مردم بقلعه پرگون زندان مخوف ایلخانی که بی شباهت بمقتلها و دارالعدابهای گشتاپوها نمیشد میبرند .

زندانبانان بیرحم و مأمورین غلاظ و شداد این دوزخ ، حاج امیرالملك را لخت و برهنه کرده تمام بدنش را شیره مالیده چهار دست و پایش را بدیوار قلعه میخکوب میکنند زنبورهای درشت و زهر آلود را بطرف بدن او پرواز

داده بانش زنبورها اورا عذاب میدهند تا بحال نزع میاندازند بپس بدار-  
العذاب آخری و چای ماری میبرند باین مقتل عجیب سرازیر میکنند .  
باید دانست این چاه منحصر بچسد و اسکت امیر الملك نبوده اینجا  
قبرستان و مقتل صدها مردان و جوانانیکه افکار زنده و آزاد یخواهی روح  
مبارز ضد قتل الستی داشتند بود .

فرقی که سردار عشایر با قوام الملك داشت این بود که سردار عشایر آن  
علوهت سیاسی و عقیده مخصوصی را داشت که میگفت باید این جنایات در زیر پرچم  
ایران انجام شود نه اینکه بامر و دستور بیگانه و به پشتیبانی نیروی آنها .

#### از اسمعیل خان قشقایی صوالت الدوله

ناصر خان چگونه چهار پسر باقی ماند که بنام محمد ناصر خان و  
پدر خیانت میکند خسرو خان و ملک منصور و محمد حسین خان  
معروف میباشد بزرگترین پسران سردار عشایر

محمد ناصر خان است که اورا بنام ناصر خان می شناسند بعد از پدر بجای او  
نشست .

آن هائی که با چشم بصیرت و حقیقت از همان اوان جوانی بنام ناصر خان  
قشقایی نگاه میکردند می گفتند در جبین این پسر نور لیاقت و اصالت پیدا  
نیست . او آن چنان پسری نخواهد بود که پیروی از پدر نماید ، بخلاف عمو  
های جاسوس و مزدورش دنبال سردار عشایر براه افتد .

ولی بعقیده ما ناصر خان بد نکرده است این پدر آزاده او بوه که افسار  
خود را از قطار خیانت پدر و جد خود کنده از راه خیانت خارج شده بود ناصر خان  
بعکس پدر ، خود را بجدش رسانیده این نقص را بر طرف کرد دنبال اجداد خود  
براه افتاد .

درست در آن روز هائی که انگلیسها نهایت کوشش را در جنوب ایران  
برای نابود کردن مخالفین خود مینمودند ، شیراز در دست انگلیسها بود  
سربازان هندی مردم را در خیابان ها با تازیانه میزدند ولی سردار عشایر  
با وجود شکستهای متوالی دست از جهاد برنداشته باز با عده قلیل فدائیان خود  
خون دشمنان را میریخت . ناصر دیوان در اثر شکست ملیون بشیراز وارد



در خانه قوام شیرازی متحصن میشد و هنوز صنعتی از آشتی و انعقاد قرارداد بین صلت الدوله و انگلیسها نبود، صولت الدوله و کسانش فکر تسلیم را از سر بدر آورده متعهد شده بودند تا کشته نشوند دست از جهاد برندارند درست در همین روزها شبی ناصر خان شیرازی را تنها گذاشته پیمان مقاومت و جهاد را شکسته بشیراز وارد می شود، در خانه فرما مقرر ما «جد مظفر فیروز» به بست نشسته توبه و انابه مینماید.

کتاب فارس و جنگ بین الملل در صفحه  
 عامل تسلیم و عقد ۱۶۰ جلد دوم خود در وقایع سال ۱۳۲۵ می نویسد  
 قرارداد «۵ شعبان ناصر خان پسر صولت الدوله بشیراز آمد  
 صولت الدوله شب هنگام وارد باغ ایالتی شده در جوار فرمانفرما  
 با انگلیسها متحصن شدم» سپس در چند سطر باین از قبول توبه

او چنین می نویسد «ناصر خان قشقایی پس از داد و پفج هزار تومان بفرما مقرر ما اجازه مرخصی گرفته رفته است.»

این خیانتها و کارشکنیها سردار عشایر را دله آزرده و ملول میسازد در نتیجه وقتی مستریل بایوز انگلیسی از او درخواست ملاقات مینماید چون خود را تنها و بی معین میابد بامستریل ملاقات کرده تن بصلح میدهد با دست خود صلحنامه ای را که در آن حکم عزل سردار عشایر از ایلات گری قید شده بود امضاء مینماید. بموجب همین قرارداد سردار عشایر را معزول در فیروز آباد محبوس میکند ولی در ماده ۴ ناصر خان بعنوان رابط بین والی ایالت و پدرش تعیین میشود.

انگلیسها کمتر در مورد اشخاص اشتباه می کنند آنها با وقوف کاملی که بجنس و فلز اشخاص دارند آنها را بزم دوری انتخاب مینمایند روی همین دقت اسرار آنها کمتر آشکار شده در سینه ها مکتوم مینماید در همین ایران ما سابقه ندارد شخصی پیدا شود که بعد از سالها خدمت بصاحب تصمیم بمخالفت با او را بگیرد اسرار سیاسی آنها را برملا سازد.

آنها با امیر کبیر و قائم مقام نرد عشق نباخته اند چون از نیاو نژاد پاک آنها آگاه بودند هرگز در مورد میرزا ابوالحسن ایلچی، آقا

۹۱  
خان صدر اعظم ، امین السلطان ، قتی زاده دچار اشتباه نشده اند چون  
در خلقت خود آنها دست و نظر داشتند .

بهین جهت ناصر خان وقتی با اتفاق پدرش وارد زندان قصر شد از کردند  
چرا ناصر از گزند نیش زهر آلود بز شیک احمدی در امان ماند و در زندان  
سوزن احمدی گویا از پدرش بد گفته دوزی میجست در هنگام عروسی  
در امان ماند و لعل عهد ایران «پادشاه فعلی ایران» از زندان خارج  
بخراسان تبعید شد بعد از مدتی اقامت اجباری در خراسان بطهران بازگشته  
در ده آذران نزدیک شهر یار تخت نظر قرار گرفت .

شهر یور بیست پیش آمد به ناصحیت رسیدن میهمانان گرامی ؛ دروازه های  
ایران بروی آنها باز شده کشور ما تحت اشغال نظامی خارجی ها درآمد  
قفسهای زندان هم درهم شکست .

قبل از اینکه شاه مستعفی خود را بجنوب ایران رساند ناصر بمسند  
ایلخانیکری ایل قشقایی نشست ، دستور بسیج افراد قشقایی صادر شد ولی  
رفتن او بجنوب باین ساده گئی هم نبود مقامی ؛ که باید باو اجازه دهد داده  
بود کما اینکه برؤسای عشایر و سرکشانی که اجازه نداده بودند نتوانستند  
بمنطقه نفوذ برونند ، آن هائی هم که رفته بودند برگردانیده و یا مانع ورود  
آن ها بحوزه های حکومتشان شدند .

ناصر خان چون میدید از رفقای خود عقب افتاده در دوره بیست ساله هم  
صدمه زیاد دیده تصمیم گرفت جبران منافات نماید ، با اصطلاح يك شبه ره  
صدساله بیاید .

بعضی مواقع برای انسان مواردی پیش میاید که اگر بتواند با عقل سلیم  
کار کرده قدری آتش حرص و جاه طلبی خود را فرو نشانند ، می تواند از این  
موقعیت ها بهترین استفاده هارا نماید . هنگامیکه ناصر خان بقارس بازگشت  
مردم باشور و شعفی از پسر سردار عشایر دشمن خونین انگلیسها استقبال  
کردند ، او نیز خود را پیشوا و رهبر ؛ پارتیزانهای جنوب معرفی کرد . مردم  
هم بتصور اینکه این جوجه همان صمونه تیز جنگالیست که گنجشکهای خارجی را  
در زیر پنجه های خود نابود میساخت ، سرانجام هم باین گناه از راه زندان قصر

روانه دیار عدم شد . دوردون کیشوت جمع شدند باخشم و نفرتی که از پادو های دیکتاتوری داشتند او را حمایت کردند ولی او که دل در گرو معشوق دیگری داده بود ، نتوانست از این موقعیت بنفع مملکت خود استفاده نماید . در اینجا باید باین حقیقت اعتراف کرد که زنده شدن حکومت قنودالیه ایران بیشتر ناشی از سوء سیاست بیست ساله بود ، اگر زمامداران ما در این مدت روی اصول صحیحی دست بریسه کن کردن رژیمهای خاننحانی میزدند ، شاید وضع ماچنین نبود .

قاتلین خارجی سردار عشایر از وجاهت

**فیروز آباد**      اولاد سردار در اجرای نیات شوم خود استفاده کردند  
**مرکز نازیها**      باین معنی چون در اینموقع دو نفر از برادران قشقائی  
بعنوان گروگان در آلمان بودند و از طرفی بعد از

اشغال نظامی ایران و ایجاد اختلاف بین جاسوسان نازی و نظامی آلمان در ایران دسته اخیر در صدد پیدا کردن پناهگاه مطمئنی برای ادامه عملیات خود بودند بدستور سیمرغ ناصرخان با آنها تماس گرفته آنها را بجنوب دعوت کرد ، آلمان هاهم بتصویر اینکه اینها اولاد خلف سردار عشایر هستند با عجله و بدون مطالعه فیروزآباد را مرکز فعالیت های جاسوسی خود قرار دادند .

همین شتابزدگی در انتخاب هواخواهان ایرانی باعث شکست آلمانها در ایران شد چه بقول خودشان انگلیسها از فرصت استفاده کرده عده ای از جاسوسان ایرانی خود را بمیان آنها فرستادند که عملیات ضد جاسوسی این دسته کارهای آنها را بی اثر کرد .

**ماریو یولیوس پرتوله شوئسه** منشی سابق کنسولگری آلمان و رابط مخصوص اتل وزیر مختار آلمان با نازیهای افغانستان مأمور شد که بقشقائیها نزدیک شود ، بلافاصله شالیده تشکیلات حزب **کبود** ریخته شد **طاهری نام** عضو کنسولگری آلمان با اسلحه و مهمات و دستگاههای فرستنده اخبار از سمت خدای ژرمنها بزمین قشقائیها نازل شد . انگلیسها در این موقع ظاهراً بلکههای چشم خود را روی هم گذاشته بخواب رفته بودند ولی **مستر جاکسن** جاسوس زبردست انتلیجنت سرویس همان کسی که بواسطه

خدمت درخشانی که در این مورد انجام داد مورد تقدیر مخصوص انگلستان و سریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران قرار گرفت، کاملاً ناظر کوچکترین حرکت‌های آنها بود. رهبر ایرانی! حزب کبود بدون نظر او موافقتی با نقشه آلمانها نمی کرد. همانطوریکه موزس ارمنی تبعه سوئد جاسوس انتلیجنت سرویس، محرم و مشاور فرانس‌هایر آلمانی توانست اطمینان حزب ملیون ایران را بخود جلب نماید سرانجام همین یکنفر توانست تشکیلات آنها را از هم پاشانده اسناد جاسوسی آلمان‌ها را که بخط خود مایر بود بانگلیسها بدهد، مشاور ایرانی شولتسه آلمانی هم کمتر از موزس در راه انگلیسها فداکاری نکرد.

نظر آلمانها این بود که در درجه اول به دست پرورده صاحب وسیله ایندسته خرابکاری در خطوط راه آهن، تونلها، در نقش جاسوس قطارها نمایند، مؤسسات صنعتی را ویران کنند و نازی مانع عبور مهمات و تجهیزات بسر بازان متفقین در قفقاز شوند سپس با کمک دستجات وابسته و افسران ایرانی با نقشه منظمی تهران را تسخیر نمایند. قشقایها آلمانها را گول زده غائله سمیرم بعنوان پیش‌برده این نمایش شروع شد، چون آلمان وانگلیس هر دو پیش‌خود حسابی میکردند، با آغاز آن موافقت شد ولی البته حساب انگلیسها درست تر بود.

غائله خونین سمیرم یکی از سوانح بزرگ نه‌ساله اخیر ایران میباشد غیر ممکن است هر ایرانی از فجایع و وحشیگریهای سناتور و نماینده محترم مجلس در این حادثه با خبر بشود مسبب آنرا بیدی وزشتی یاد نماید. هنوز تازه سایه مرگبار حکومت دیکتاتوری از سر مردم دور نشده بود، هنوز دیومخوف هرج و مرج، گرسنگی، گرانی، پریشانی بمردم دندان‌خشم نشان میداد، که وحشیان جنوب مردم را بهزا و مصیبت بزرگی نشانندند، ده‌ها فرزندان اسیر و معصوم ایرانی را در خون خود غلطان ساختند.

همه کم و بیش از جریان فجیع این واقعه مطلعند بیش از این تشریح آن از بحث ما خارج است همینقدر باید دانست ترکتازان، دزدان، یغماگران

آدم کشان چپاولچیان اتیلاهای جنوب مثل غارتگران چنگیزی و تیموری مزارع را آتش زده دهات و خانه هارا چاییده سرافسران و سربازان بیگناه را مثل سرگوسفند بریده بگفته آن غارت زده مغولی آمدند و زدند و کشتند و بردند و خوردند در این شبیخون سیصد نفر سرباز و ۲۷ افسر قربانی مطامع انگلیسها شده اند .

نکته ای که نباید در اینجا از خاطر دورداشت و فرمانده غائله سیمرم باید در تاریخ نظامی ایران ثبت شود نقش مزورانه لشکر اصفهان در این مورد بود که با وجود داشتن هوا پیمای کافی بنفع غارتگران و یا اربابان آن ها دست از فعالیت لازم نظامی کشیده یوسفهای بی سلاح و بی پناه ما را بدست کرگان ستم سپردند تا آن هارا بدرند ، دیدگان یعقوبهارا تا ابد از مرگ جگر- گوشگان خود ناپیاسازند .



قهرمان رشید این غائله با اصطلاح فرمانده سپاه غارتگر خسرو قشقائی نماینده فعلی مجلس شورای ملی بود که بلافاصله بجهت اجرای دستور ارباب از طرف دولت بفرمانداری فیروز آباد منصوب شده وزیر جنگ وقت پیاوسی ناصر خان بشیر از میروداینک هر سه بصندلیهای نمایندگی و سناتوری تکیه زده اند و بقول کریمیت روزولت نویسنده امریکائی از این بعد وزیر جنگ ایل میشود .

خسرو خان وزیر جنگ قشقائی

بیشتر منظور انگلیسها از این مانور تهدید دولت مرکزی بوده میخواستند بآن ها بفهمانند ، اگر خزعل نیست اولاد سردار عشایر نقشه خزعل را بازی خواهند کرد و ضمناً بدینوسیله میخواستند بتوسعه نفوذ خانواده قشقائی که

بعدها بدر آنها خواهند خورد و کمک نمایند .

یکی از دلایل دیگر وقوع غائله سیرم بدستور  
**رفنار ناجوانمردانه** خارجی وحدت نظر کلیه عشایر مشکوک جنوب در این  
**خان با** امر و شرکت افراد مار کدار و بی نقابی مثل قوام  
**میهمانان آلمانی** شیرازی در این مانور میباشد که وجود آن ها که  
 بمنزله خود انگلیسها بوده در دخالت آنها هیچ جای

ابهام باقی نمی گذارد

در ضمن تقریظها و انتقاداتیکه جرایدملی ایران از جزوه اول این نشریه  
 کرده بودند روزنامه **تندر امروز** یاد آور میشود که مادر آن جزوه راجع  
 بنهضت جنوب و بلوای فارس بیش از حد باختصار پرداخته ایم و سپس اضافه  
 کرده اند که شاید علت اختصار ما این بوده که نتوانسته ایم مدارک زیادی  
 در این مورد تهیه نماییم در صورتیکه حقیقت غیر از این بوده و اگر از خانواده  
 قوام شیرازی در این وقایع خیلی صحبت نشده برای این بوده که انگلستان  
 باین بازیگر مطیع اجازه تظاهر و نمایش را نداده بود .

در هر صورت باز آلمان ها گول این مار خوش خط و خال را خورده  
 آنرا بحساب خود گذاشتند بتقویت و توسعه شبکه های جاسوسی خود پرداختند  
 بعد از مدتی يك هواپیمای آلمانی که از سمیفرول پرواز میکند موفق بعبور  
 از روی دریای سیاه شده جاسوسهای نازی را با مهمات و ده هزار دلار در  
 خاک قشقایی پیاده مینماید . این طیاره ضمناً حامل پیامی از جانب دونفر از  
 برادران قشقایی مقیم برلن بود ناصر خان وقتی اطمینان پیدا میکند که نعل  
 های وارونه او بقدری استادانه بوده است که حتی سازمان مرکزی جاسوسی  
 نازیها نفهیده است از موقعیت استفاده نموده از جاسوسهای نازی میخواهد  
 که برادران او را آزاد نمایند تا با حضور آن ها در ایران بهتر بتواند بعملیات خود  
 بپردازد . **سیدنی مورول آمریکائی** در چند سال پیش کتابی زیر عنوان  
**«مناطق نفوذ»** نوشته که قسمتی از آن اختصاص بوقایع ایران در ایام جنگ  
 دارد که مادر این جا قسمتی از آن کتاب را که باین قضایا مربوط است نقل میکنیم .  
 مورول در این کتاب از روابط ناصر خان با مأمورین انتلیجنت سرویس

و جاسوسان نازی چنین می نویسد :

«در آن موقع افسر ارتباط انگلیسیها در قشقای یک سروان انگلیسی بنام جاگسن بود سروان جاگسن با ناصر قشقای در تماس مستقیم بود میدانست که چهار جاسوس آلمانی با قبایل قشقای مشغول همکاری هستند و همین جاگسن میدانست که در کجا آن ها اقامت دارند در حالی که اصولاً آن ها را ندیده بود . سروان جاگسن پس از اینکه از محل اقامت جاسوسان نازی با خبر شد برای زندانی کردن آنها با ناصر قشقای مشغول مذاکره گردید این مذاکرات در ابتدای کار قرین موفقیت نبود زیرا دو نفر از برادران ناصر خان قشقای در بازداشت نازی ها بودند ولی بالاخره پس از نه ماه مذاکره ناصر خان جاسوسان آلمانی را متقاعد نمود که بوسیله دستگاه فرستنده خود با آلمان ارتباط بگیرند و آزادی برادران ناصر خان را تقاضا کنند .

این موضوع فوراً صورت عمل بخود گرفت نازیها برادران قشقای را آزاد کردند و بعضی اینکه برادران قشقای بوسیله ترن وارد ترکیه شدند . از سفارت انگلستان در آنکارا این موضوع سفارت انگلستان در تهران خبر داده شد فوراً از تهران بسروان جاگسن دستورات تازه ای ابلاغ گردید . با آزادی برادران قشقای دمی که جاگسن در راه جاسوسان آلمانی گسترده بود آماده برای شکار شد . « ولی کریمت روزولت پسر روزولت فقید رئیس جمهور سابق امریکا که در ایام جنگ بین المللی دوم بکشورهای خاور میانه و ایران مسافرت کرده کتابی در این خصوص بنام « نقت و تاریخ عربها » نوشته است در این کتاب در باره جریانات اخیر قشقایها معتقد است هیئت سری آلمانی که با طیابوه خود را بمیان ایل قشقای میرسانند علاوه بر اسلحه و مواد منفجره صدهزار دلار برات آمریکائی همراه خود داشتند که ناصر خان همه مهمات و وجوه آنها را بعنوان ضبط بالامیکشد . و سپس در باره **ملک منصور قشقای** که در آلمان بود مینویسد « او بعنوان تماس با هیئت اعزامی آلمانها ترغیب کرد که با اجازه دهند با ستانبول برود این اجازه باو داده شد و او با کمال زرنگی از چنگ آلمانها در رفت....» روزولت این عمل خانواده قشقای را یک کلاه گذاری بزرگ بر آلمانها خوانده مینویسد « کلاهی که

برادران قشقائی بسرآلمانها گذاشتند داستان آن مدتی نقل محافل سیاسی جهان بود»

آری در اینموقع که فاشیسم در استالین گراد و الهلمین مواجه با شکست شده بود موقم آن بود که خانواده قشقائی ماسک الماتوفیلی را از صورت خود بردارد، چهره کریه خود را نشان دهد.

**هورول** در کتاب خود از طرز دستگیری جاسوسهای نازی و خیانت ناصرخان بکسانی که خود بخانه اش دعوت کرده بود چنین مینویسد:

«آلمانها یکشب در یک ضیافت تابستانی دعوت شدند در آن شب چهار جاسوس آلمانی مسلح به مسلسلهای خود کار بودند ولی فوراً سه نفر از آنها بوسیله قشقائیها خلع سلاح گردیدند و نفر چهارمی که یک جوان نازی بسیار متعصبی بود با قشقائیها مشغول زد و خورد شد ولی بالاخره تسلیم شده و باتفاق سه نفر دیگر روانه بوشهر گردید و در این بندر ایرانی این چهار جاسوس نازی بانگلیسها تسلیم شدند.»

صرفنظر از اینکه موضوع حمایت از پناهندگان یکی از سنن دیرین ایلات و عشایر جوانمرد ایران بوده سیاحان این عمل پسندیده را بارها ستوده اند، دیده شده است حتی در بعضی موانع قاتلین و آدمکشان قبایل مجاور بچادر خان قبیله دیگری پناه آورده مورد حمایت سخت آنها قرار گرفته اند. تحویل پناهندگان یکی از زشتترین اعمال در نزد ایلات محسوب میشود.

ناصرخان نه تنها این سنت جوانمردی را زیر پا گذاشت، نه تنها میهمانی را که خود بخانه اش خوانده بود دست بسته تحویل دشمن میدهد، بلکه چنان در این جریان خوشرقصی و نامردی مینماید که عمل ناپسند آنها مورد تنفر و انزجار انگلیسیها قرار میگیرد. ویل لمن کفره نمرود وای بمردمی که انگلیسیها آنها را تکفیر نمایند.

خلاصه بعد از این نمایش طشت رسوائی این قوم از بام سیاست بزیر آمده پرده نازکی هم که بر روی ماهیت سیاسی آنها کشیده شده بود برکنار میروید. از این پس دید و بازدیدهای آنها با ارباب علنی میشود، مسائل سیاسی جنوب در مجالس آنها حل و عقد میگردد.



خوب است در اینجا باز اشاره‌ای بعقیده

مورل از ملاقات مورل آمریکائی نویسنده کتاب مناطق نفوذ بنمایم  
 خان با انگلیسها ایشان در دنباله شرح ملاقات مکرر افسران رابط  
 چه مینویسد انگلیسها با قشقایها جریان یکی از این ملاقات‌ها را  
 چنین شرح میدهد :

«یکبار یکی از افسران ارتباط انگلیسی مقیم قشقای برای ملاقات  
 ناصرخان بی‌عناد گاهی که در کوهستانی معین شده بود رهسپار گردید ناصرخان  
 در این موقع عملیات قوای خود را از نظر ابرائیان در نهایت اختفا نگاه میداشت  
 زیرا که از قوای دولتی بیم داشت»

آری این روش دیرین آنهاست که مقاصد و نیات شوم خود را از نظر  
 ملت ایران پنهان میدارند و الا خارجی از هیچ عمل و نقشه آنها بی‌خبر نیست  
 اصولاً آن‌ها مجری دستورات بیگانگان هستند سپس اضافه میکند « افسر  
 انگلیسی در کوهستان بایکدسته از افراد خان قشقای مواجه شد که بلافاصله  
 او را از راههای پریچ و خم بمحل خان راهنمایی کردند خان در صدر چادری  
 که در میان آن قالیچه‌های گرانبهای انداخته بودند نشسته بود .

افسر ارتباط انگلیسی هدایای خود را . . . . تقدیم ناصرخان نمود.»

و اما در مورد سایر پسران صولت الدوله

محمد حسین قشقای برادران ناصرخان کتاب نمایندگان ملت دونفر از

نماینده مجلس برادران قشقای را که در دوره گذشته نماینده

بوده‌اند با رعایت ایجاز در چند سطر بخوانندگان

معرفی مینماید این کتاب در صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ تحت عنوان

«جناب‌خان» در خصوص محمد حسین خان قشقای نماینده مجلس چنین مینویسد:

«.... تاریخ تمدن این قبیله هزار سال است که سر جای خود درجا میزند ،

قشقای گندمش دیم زندگیش از گندم دیمی تراست.... این عنکبوت‌های گرسنه

اگر گاهی مکس پولداری ببینند دیگر مسلمانی یادشان میرود ! در چنین

ایلی محمد حسین قشقای چشم بجهان باز کرد . در ایل قشقای زور گفتن مد

روز است ، خان بکدخدا ، کدخدا با افراد ایل ، دنیا دنیای اکل و مأکول

است، افراد ایل هم دق دلی را سر رهکندر و عابر در میآورند، گدا وقتی زورش بسک نمیرسد نو کرخانه را کتک میزند ....



محمد حسین خان وقتی بچه بود  
یک پاسبان تر یا کی بنام آزدان حسین  
از طرف در گاهی مواظب، او بود ....  
محمد حسین خان قسمت اعظم از ۳۶  
سال عمر خود را در انگلستان و آلمان  
گذرانیده است ... نازیها بجرم  
شیطنت او را گرفتند چون آزاد شد  
انگلیسها در (حلب) بجرم آنکه  
در حبس نازیها بوده حبسش کردند ؟  
قشقایها هم قرآن میخوانند  
و هم مسلمانند و هم اگر عابری پولدار  
بینند بی میل نیستند شریک مال او

شوند . محمد حسین قشقای نماینده سابق مجلس

گر تو قرآن بدین نمط خوانی      بیبری رونق از مسلمانانی

محمد حسین با همه دسته ای میجوشد انگلیسی را خوب و آلمانی را  
خوبتر میداند و چون روسی نمیداند ، از روسها بیش از همه وحشت دارد و  
بالعکس !...

میگویند برای تحویل اسلحه ایل قشقای چندان ابراز تمایل نمیکند  
هر ماهه خان جیره قند و شکر صد هزار نفر را از دولت تحویل بگیرد و اما  
کسی نمیتواند قول بدهد که همه را بصاحبانش میدهد .

همین کتاب در صفحه ۱۲۸ و ۱۲۱ و ۱۳۰

خسرو خان قشقای      خسرو خان قشقای نماینده دوم قشقای را چنین معرفی

نماینده مجلس      میکند : «... خسرو بقدری بچه سال است که برای

وصول بر کورد سنی و کالت آنقدر شناسنامه اش را

کم و زیاد کرد تا بسی سال رسید، یکی میگفت حتی در این مورد دقایق را هم حساب کردند... مدت هفت سال در تهران خسرو هر کجا میخواست برود قبلا میبایست از اداره آگاهی کتب اجازه نماید...

زندگانی قشقایی‌ها روی سه پایه بنداست. خان - قران - تفنگ. پس بی علت نیست که اینها اسلحه پس نمیدهند زیرا روی دو پایه که نمیتوان ایستاد؟!...

پیشه‌وری میگفت قشقایی‌ها مرتجع و آلت دست انگلیسها هستند. قشقایی‌ها هم میگفتند که پیشه‌وری نوکریگانه است. شهرت دارد که هر دو اینهارا ستگو هستند؟!...

کاخ قشقایی‌ها در تهران بهترین بناست. دارندگی برازندگی، اما اینها از کجا آوردند... او در مورد شمال و جنوب میگوید: هم آن خرس باعث زحمت است و هم این روباه موجب اذیت؟! با این وصف هم راه درخانه روباه دارد و هم شکار خرس میرود. آن دم خروس و این قسم ملا؟!...

قدرت خسرو و برادرانش بین ایل قشقایی از هیتلر بیرحم‌تر از هیتلر هیتلر بین گروه اس. اس بیشتر است... قشقایی‌ها و اس. اس بسیار مهمان نوازند. همان طوریکه در طول جنگ فویخت میهمان خودشان را صحیح و سالم تحویل انگلیسها دادند و نگذاشتند يك مو از سرش کم شود؟!...

کسانی که خسرو را میشناسند واقعه سمیرم را هم نمیتوانند فراموش کنند خدا از سرتقصیر این جوان بی تجربه انشاءالله خواهد گذشت؟!...

شنیده بودیم که در تبت موجود بی شعور و

ناصرخان بی اختیاری بنام لاما بمسند الوهیت نشسته که اختیار

لامای ایران!! او مثل آدمک خیمه شب بازی در دست رب النوع

ارتجاع جهان بوده که در هر موقع و بهر صورت و

شکلی بخواهند با کشیدن نخ، این آدمک را برقص و حرکت و امیدارند. ولی

شنیده بودیم که در کشور ما اصول لامایسم (۱) سیاسی برقرار بوده به-

اصطلاح خانواده‌ای برمسند خدائی نشسته‌اند که هزارها نفر براو سجده و تعظیم مینمایند نخ رقص و حرکت آنها هم دردست خارجیهاست. ولی دراین عکس ناصرخان قشقایی



لامای ایران را درحال پرستش می بینید که هزارها نفر از ترس قدرت خالق لاماهاسر بندگی را درپیشگاه او فرود میآورند .

باید همچنین باشد چه موضوعی که بیشتر از همه در نظر این خانواده مهم است موضوع اردیاب نفوذ آن ها در جنوب میباشد تا بتوانند از این قدرت بمنظور غارت و چپاول مردم استفاده نمایند آن ها با داشتن آن همه روابط نزدیک

### لامای ایران در میان بندگان خود

با انگلیس ها وقتی احساس میکردند قوام شیرازی حریف قدیمی و محلی آن ها در نظر دارد از نفوذشان بکاهد نه تنها اُماسک نازیسم را بچهره خود برای اخافه ارباب میزنند بلکه لگد پرانیهای بیشتری کرده رول پیشه‌وری را هم بازی می نمایند دم از کمونیستی زده و حمایت از تجزیه آذربایجان میکنند .

کما اینکه بعد از وقوع غائله آذربایجان

خانواده قشقایی چون قوام شیرازی بشیراز آمده دست بفعالیت‌هایی علیه قشقائیهها میزند، ناصرخان رسماً يك موضوع کهنه را پیش کشیده از پیشه‌وری حمایت میکند

برای اینکه کاملاً این موضوع روشن شود تلگرافی را که ناصر خان در این موقع بقوام السلطنه نخست وزیر مینماید در اینجا می آوریم.

کتاب اسرار نهضت جنوب در صفحه ۱۴ خود این تلگراف را چنین ثبت کرده است «جناب اشرف قوام السلطنه - خیر حمله قوای دولتی بیرادران آذربایجانی و کرد از رادیو تبریز منتشر شد با وجودیکه رادیو تهران آنرا تکذیب مینماید و بدین معنی که جمعی مفسده جو و برخی مامورین دولتی که هنوز هوا و هوس تجدید دوران سابق رادر سر می پروراند و عمداً دست بتحریکات خانمانسوز زده و میخوانند امنیت را مختل و اصلاحات اساسی را که شخص جناب اشرف در نظر دارند مهمل و معوق سازند..... لازم دانستم از جار و تنفر مردم را از این قبیل مامورین منفور بعرض رسانیده و جلب آنها را به پیشگاه محترم و مجازات در باره آنان خواستار و جلوگیری از برادر کشی که البته منظور ریاست محترم دولت است تقاضا مینمایم..»

عمل ناصر خان منحصر باین تلگراف نبود او آن قدر بتقویت سازمان های حزب توده در فارس میپردازد، بوسیله مظفر فیروز بفعالیت های دامنه دار در این جبهه دست زده معنا و ماداً از تشکیلات آن ها حمایت میکند حتی پا از حیطه قدرت خود بیرون گذاشته در این خصوص با سران ایلات مجاور تماس می گیرد، اربابان بتک و بو افتاده بفکر دلجوئی و اسکات او میافتند.

معلوم می شود که رنجش این زوجه جوان

آشتی زن و      و تازه عروس از زوج خارجی بواسطه نزدیکی  
شوهر!      ارباب باقوام شیرازی هووی سیاسی او

• بوده است

چون گفتار ارتجاع با زوجه پیر و قدیمی جنوب تماس گرفته بیشتر بخانه او میرود این تقرب حس رشک و حسادت این زن بی بچه را که هنوز سیلپهای حوادث چهره و جبهه او را کربه و قدش را مثل هوویش دوتا نکرده بود پای بند

خانه و بچه و شوهر نساخته بود بر انگیخته او را تشویق ببرقراری روابطنا مشروع با عناصر نامحرم و مظنون میکند.

اومی گوید من با این هوو نمیتوانم سرکنم این خانه یا جای من است و یا جای اودر نتیجه شرارت این زوجه لوس، مرد؛ مجبور میشود دست زن بزرگسال و قدیمی را که گوش شنوایی بحرفهای اوداشت گرفته از خانه جنوب خارج نماید \*

آشتی بین این دوسر گرفته زبان گله و شکایت باز میشود شوهر از این گرمی استفاده کرده باو میگوید علت نزدیکی بقوام شیرازی برای اینست که ما در مقابل بازیهای این همسایه احتیاج بمکس العمل داریم اینکه راه و رسم زن و شوهری نیست که او اینقدر فرمانبر مرد خشک خود باشد، ولی ما که در همسایگی او قرار گرفته ایم سالها باین خانه آمدورفت داریم یک زن حرف شنو نداشته باشیم.

این مرد مجیل و مزور آنقدر زن حسود خود را تحریک می کند تا او از ترس هووی خود حاضر میشود شخصاً در مقابل بازی قیام زن همسایه شمال بازی نهضت را شروع نماید مرد فوراً بادش و بخشش و وعده های سرخرمن او را بدایره بازی میکشد یکدفعه سیم طهران صدا میکند این تلگراف از جنوب روی میز رئیس دولت میافتد \*

« تهران جناب اشرف قوام السلطنه -

نهضت کنندگان فارس و بنادر با پشتیبانی محمد ناصر خان قشقایی فرمانده نیروی ملی با رعایت احترام اصل مرکزیت حکومت ملی و اعتماد بشخص جناب اشرف مستدعیات خود را که عبارت از اجرای کامل قانون اساسی و استفاده از مزایای قانون و اصلاحات اجتماعی همان قسم که بمرض رسانیده انتظار میرود که چون تمام مستدعیات موافق با قانون بوده رئیس محترم دولت موافقت و ابلاغ فرمایند که با اوضاع فعلی خاتمه داده شود. . . . نمایندگان طبقات شهر »

ولی این تلگراف که بدستور نهضت کنندگان مخابره میشود بهیچوجه با هدف شیرینی آشتی نهضت جنوب تطبیق نمی کند نهضت کنندگان بقدری خام و عجول بودند، اقلات توانستند بیانیه خود را با

چنین عبارات حق بجانبی تنظیم نمایند بیانیه آنها کاملاً هدف آنها را نشان میدهد و ثابت میکند که مقصود آنها از این عمل جز عکس العمل در مقابل قیام پیشه‌وری چیز دیگری نبوده است بحث ما اجازه نمیدهد که تمام قسمت بیانیه بلند و بالا را بنویسیم اینک فقط بقسمتی از آن اشاره میشود

« هم‌میهنان عزیز دقایق خطر نزدیک شده و ساعات شومیکه از رسیدن آن اجتناب میکردیم در شرف رسیدن است ماجراجویان توده‌ای پس از پنج سال جنگ اعصاب و تهیه مقدمات ناگواری که بقیمت آزادی و استقلال و حاکمیت و تمامیت ایران تهیه شده اینک بر کرسیهای وزارتخانه‌های این کشور تاریخی نشسته و مقدرات مردم ستمدیده این مملکت را بدست گرفته‌اند بانهایت تاسف دیده میشود که محکومین بگناه داشتن عقاید کمونیستی و تشکیلات اشتراکی و کسانی که پرونده‌های جاسوسی بر علیه مملکت دارند بنام لیدرهای حزب توده پستهای وزارت را اشغال کرده برده میلیون نفوس ایرانی و «یهن پرست حکمفرمایی مینمایند . . . . .» تمام این بیانیه پر از این جملات اعتراض آمیز بحزب توده بوده ابداد آن صحبتی از اصلاحات اجتماعی و فقر و مسکنت و بدبختی مردم بمیان نیاورده اند فقط خواسته‌اند که ایندسته از بین بروند نه اینکه فکری درباره عواملیکه این تشکیلات را بوجود آورده‌اند بنمایند.

شمار تمام مفاد سه صفحه‌ای این بیانیه

دم خروس      اسمی از انگلیسها و مظالم و فجایع آنها اقلابرای  
صاحب!      شادی روح صولت الدوله و از لحاظ تبلیغاتی هم شده

باشد نخواهد یافت آنها فقط دولت اتحاد جماهیر

شوروی را یگانگانه معرفی کرده از نفوذ دستجات منتسب بان‌ها سخن بمیان آورده‌اند از توسعه نفوذ آنها اظهار نگرانی و وحشت کرده‌اند . وقتی از روی کار آمدن قوام السلطنه صحبت کرده‌اند مینویسند قوام السلطنه از این جهت مورد احترام و تأیید ملت ایران قرار گرفت که دست دخالت نامشروع یگانگان ( نه البته انگلستان ) را در مداخله اموری ایران قطع کند و پسی شرارت بیوطنان توده‌ای را در صحنه سیاست این کشور بشکند » در جای

دیگر باز نفوذ خارجی را چنین تعریف کرده اند « این بدبختیها ۰۰۰۰۰ تحمل شد باین امید که نفوذ سیاسی خارجی در این کشور قطع شود و عناصر ناراحت و هرج و مرج طلب بیدین از مداخله در امور ملت ایران ممنوع گردند » سپس در خاتمه خواستهای خود را چنین بیان میکنند که مفهوم واژه خارجی و بیگانه از آن کاملاً روشن میشود « مایعنی نهضت کنندگان جنوب ۰۰۰۰۰ تا کنون جز مبارزه منفی در برابر ماجراجویان توده‌ای هیچگونه عمل مثبتی انجام نداده‌ایم ولی از امروز که در عمل ثابت شده است جریانهای سیاسی خارجی را رئیس دولت را مرعوب و معتقد بلزوم مداخله دادن سران حزب توده در امور میهن ما ساخته است لازم دانستیم که از حقوق قانونی خود استفاده نمائیم اعلام داریم که نهضت مقاومت جنوب چون ورود سران حزب توده را در کابینه در حکم مداخله علنی سیاست بیگانه در امور اداری و داخلی ایران تلقی و تسلیم شدن بآن را خیانت بایران می‌داند ۰۰۰۰ »

**رؤسای نهضت** ناگزیر اعلام خطر می‌نماید « ملاحظه نمودید که در مجلسین در سطور بالا بیگانه بچه کسی اطلاق میشود نهضت کنندگان ابداً اسمی از نفوذ دوست ساله انگلستان در ایران که باعث اینهمه بدبختیها بوده است بمیان نیاورده‌اند و از بیماری و در بدری و سیه روزی ملت ایران صحبتی نداشته فقط خواسته‌اند که پای نفوذ همسایه شمالی و دستجات منتسب بآنها از ایران قطع شود نه تصور گردد ماهم مثل بعضی فقط انگلستان و آمریکا را در ایران بیگانه میدانیم ، انتقاد شدید ما بآنها یکطرفه است آزادخواهان مونوپولیست بماهم نظر خوبی ندارند نویسنده این سطور خود ایامی بدستور شمالیها در زندانهای مرطوب و مظلوم مجبوس بوده است ولی از این طرف هم باید دانست که در نظر هیئت حاکمه یک فرد ملی نبوده در پانزده بهمن با اتهام کمونیستی دستگیر و بحکم محکمه تجدید نظر نظامی مشهد تبعید شده است خیلی متأسفیم که دنباله سخن بجائی کشیده شد که دوسه سطر از نگارنده سخن بمیان آمد ،

و اما غیر از رؤسای عشایر جنوب سایر سران نهضت چه کسانی بوده‌اند از آنها یکیکه جزء رجال و افراد مؤثر کشور ما محسوب میشوند در این نهضت



دست داشته اند «سردارفاخر» «رئیس مجلس شورای ملی» «عمادالسلطنه سناتور» «امیرهمایون» «سناتور» و مدیران جراید گلستان و استخر و جمعی دیگر از معارف؛ شهرشیراز بوده اند تلگراف بالا امضای تمام اشخاص نامبرده بتهران مخابره شده است.

اگر کسی شکی در هدف نهضت کنندگان داشته باشد رنگ و تمایلات خارجی این رجال متحدالهدف؛ ما تاحدی هدف نهضت را روشن میکند. فرماندهان نیروهای جنگی و غارتگر نهضت جنوب برادران قشقایی و کلانتران آن‌ها و سایر ایلات حیات داودی و ممسنی عده‌ای از افراد زبردست آن‌ها بوده‌اند که چون آن‌ها شخصاً مؤثر نیستند از بردن نام آنها خودداری میشود. بعضی این نهضت ساختگی را که کپیه ناقص قیام پیشه‌وری بود با اطلاع قوالسلطنه و توافق نظر او میدانند.

«امیرهمایون» استاندازفارس و سردارفاخر

جناب اشرفی بخسرو را بنمایندگی از طرف جناب اشرف جهت نظارت دفتر رزم میدهد در این نهضت معرفی میکنند انتخاب «سرلشکرز» هم فرماندهی لشکر فارس که نسبت بدولت گوش

شواتری داشت از این نظر میدانند کتاب «اسرار نهضت جنوب» در صفحه ۱۰ در این باره چنین مینویسد «در نهضت جنوب ذردرجه اول نظریات احمد قوام السلطنه نخست وزیر وقت دخالت داشته در موقعیکه نمایندگان دموکرات آذربایجان در تهران بانتظار جواب درخواستهای خود وقت میگذرانیدند نقشه این نهضت طرح ریزی میگردد و تنها نیروئی که مانع استیلای نهضت مزبور شد همان فوای نظامی بود چون قوام السلطنه برای اجرای این نقشه در میان سران عشایر فارس بهتر از رؤسای ایل قشقایی نقطه اتکائی نیافت بجلب قلوب آن‌ها بمنظور مقابله و تضعیف آرتش پرداخت و بدستکاری و همفکری اعوان خود نقشه این نهضت را کشید و سران ایلات قشقایی را وسیله اجرای آن قرارداد تادر ظاهر امر این جنبش را عکس العمل قضایای آذربایجان نشان داده و ضعف آرتش را در سرکوبی متجاسرین جلوه دهد، ملاقات محرمانه با «خسرو قشقایی و محمدضرغامی» در تهران و کوشش دراتفاق و همدستی

بین آنان و دادن «دفتر رمز تلگراف» استاندار فارس بخسرو و سپس رفتن او  
 بسرپرستی «حزب دموکرات ایران» بفارس و ملاقات باسران ایلات جنوب  
 و ابلاغ پیام «جناب اشرف» برای اجرای نقشه نهضت بود.  
 عمل مظفر فیروز در اصفهان با بختیاری‌ها جزردگم کردن و روی نظریات  
 خاصی بنفع دولت چیز دیگری نبوده است.

فجایع و جنایاتی که نهضت کنندگان جنوب دست پرورده‌های ارتجاع  
 بمنظور خوش آیند بیگانگان و بادستور «شارل ترات و گلت» نمایندگان  
 انگلستان انجام دادند دست بغارت و سرقت کشت و کشتار مردم بی‌پناه و شکنجه  
 آزار افسران وطن پرست ورشیدی که با مقاومت خود در بوشهر موضوع  
 جانبازان بندر «تولون» فرانسه را در ایران تجدید کردند، اگر بخواهم بنویسم  
 بقول معروف مثنوی هفتاد من کاغذ شود فقط بنقل

اشک و خون      قسمتی از مندرجات کتاب اسرار نهضت جنوب که خود  
 ضجه و ناله      نویسنده آن از نزدیک شاهد فجایع بوده قناعت  
 می‌کنیم این کتاب در صفحه ۹۷ در این باره مینویسد

«نتیجه این نهضت که بدست عاملین گمراه آن اجرا گردید استان فارس تا  
 چندسال از عمران و آبادی عقب افتاد و دهستان‌های اطراف شیراز را اشرار  
 قشقایی و بویر احمدی غارت و خراب کردند و رعایا پراکنده شدند» مسجد  
 بردی (قصرالدشت) که دارای دوهزار خانوار بود بکلی غارت شد و مردم  
 لغت و برهنه بشهر پناه آوردند و خانه‌های آنها درسکونت اشرار قرار  
 گرفت و «قراء شیب بازار و قبله و پشت میله» در ده کیلومتری شیراز که  
 دارای پانصد خانوار بود غارت شد و مردم آنجا متفرق شدند «قریه کوشک  
 بی بی چه» در ۱۲ کیلومتری شهر که درسخت ترین سالهای انقلاب از تجاوز  
 مصون بود و مردم نسبتاً ثروتمندی داشت مورد نهب و غارت اشرار واقع  
 شد چند نفر را کشتند سپس آن را آتش زدند و دهکده «منصورآباد» در ۱۲  
 کیلومتری شیراز که دارای دویست خانوار بود نیز بسرنوشت کوشک بی بی چه  
 گرفتار شد «قریه دینگون» در ۱۴ کیلومتری شهر که دارای چند خانوار  
 کشاورز بود اشرار غارت کردند حتی بندر و گاوهارا بردند که رعایا بکلی

فاقد هستی شدند و در نتیجه قادر بکشت زراعت نشدند «دهستان انجیره» در ۱۳ کیلومتری شیراز که دارای دویست خانوار بود از طرف اشرا غارت شد و رعایا بشهر پناه آوردند .

افراد «طایفه دشمن‌زیاری» بسر کردگی آقاخان عیلامی و حسین قلی رستم « دهستان های « شول و گوتم و گلستان» را غارت کرده و بدهقانان اذیت و آزار رسانیدند فجایمی که در قریه « بانس بیضا» بوقوع پیوست خارج از تصور بشر است در این مدت که اشرا «بویراحمدی» که مشغول کشتار و غارت بودند از هیچ طرف کمکی بمردم بانس نرسید ، دهستان‌های «پهن‌آباد» نیز مورد چپاول اشرا واقع شد و چند نفر را کشتند سپس خانه‌ها را آتش زدند و بعد قریه «هزار بیضا» را اشرا غارت کردند سر کدخدا و پسرش را بریدند راموال واحشام مردم را بردند و مردم باحال پریشان بشیراز و دهات اطراف پناه بردند . بلوک «کوارنر» مورد حمله و غارت اشرا واقع شد «سیدمحمد بافرتاج بخش» و چند نفر از مردم این بلوک را کشتند روزنهم آبان ناصرخان بااعوان خود «بیرنات» در ۱۲ کیلو متری شیراز رفت بر سر تقسیم اموال غارتی و وکالت و ریاست بین سران نهضت کار بفحاشی کشید این بود خلاصه از جریان نهضت ساختگی فارس .

فجایع و جنایات غارتگران و شورشیان

انگلیسها از جنوب بقدری بیرحمانه و وحشیانه بود که خان هم گردانندگان نهضت شوری آنرا فهمیده دولت امپراطوری شدت از این شکایت میکنند عمل انتقاد مینمایند مأمورین بی کفایت خود را که نتوانسته بودند این نهضت را بخوبی اداره نمایند سرزنش میکنند .

نهضت جنوب یکی دیگر از حوادثی است که چون بوته آزمایشی فلز سیاسی سران ارتش مارا در معرض امتحان قرار داده مثل يك ترمومتر دقیقی درجه وطن پرستی بعضی از دون کیشوتهای وطنی مارا معین مینماید ، و تقاب از چهره مردم فریب آنها بر میدارد ، تمایلات سیاسی آنها را نشان میدهد . درست در همان روزهایی که سپاه غارتگر جنوب دهات شیراز را غارت

کرده مزارع و کارخانه را آتش زده هستی مردم را میبردند ، افسران وطن پرست در نقاط دور دست در محاصره اشرار بودند ، مردم دسته دسته بشهر هجوم آورده منازل خود را ترك میکردند. حتی نمایندگان سیاسی دول خارجه افرادی مثل «دینس اوف» کنسول شوروی امنیت جانی نداشتند.

درست در همان مواقعی که رادیو تهران

**عزای ملی !** بمناسبت فداکاری و جانبازی افسران در «کازرون» رسماً عزای ملی اعلام کرده ایرانیان همه از فجایع

غار تگران جنوب افسرده و سوگوار بودند، درست در هنگامی که قوای اعزامی از مرکز بفرماندهی « تیمسار هوشمند افشار » با « ملك منصور قشقانی » سخت در نبرد بود ، سربازان معصوم ما هدف گلوله های اشرار قرار گرفته شهید میشدند « سر لشکر ز » « سنا تور فعلی » نه تنها با فرستادن مهمات و ذخایر جنگی کوچکترین کمکی بیادگانهای محصور و قوای اعزامی از مرکز نمینمود ، نه تنها مانع شرارت و جنایت دزدان در چند متری پادگان نمیشد و نه تنها اعتنائی ببیشنهاد افسران رشید و شجاع پادگان که حاضر بودند برای آسایش مردم و کمک بهمقطار هـ.ای خود دست از جان شویند نمیکرد ، وقتی هم اهالی متوحش و غارت زده شهر و دهات بنزد او میآمدند و از او کمک وجدانی میخواستند میگفت « ما بیطرف هستیم ما نمیتوانیم جنگ برادر کشی براه اندازیم » مردم هم میگفتند « پس این جنگ برادر کشی نیست اینها برادران ما نیستند که در دست اشرار کشته میشوند ؟ این افسران و سربازانی که در محاصره هستند گرسنه و تشنه میباشند ایرانی نیستند پس اینهمه مهمات و سربازان برای چیست » جواب میداد :

« سیاست دولت چنین است که ما بی طرف باشیم من برخلاف دستورات آرتش نمیتوانم رفتار نمایم » در صورتی که همه میدانیم دروغ میگفت همه میدانیم قوای اعزامی از تهران مأمور شورشیان شده بود او هم مجبور بود این موقع انجام وظیفه بسود خارجی نماید و الا مأموریت و سابقه دوستی! او مفهومی نداشت.

کاش خوشتر قضی و خدمتگذاری او در این حد بود ولی او افسران حساس و وطن پرست را تنبیه میکرد که چرا دیگران را تہییج مینمایند. ظاهراً هواپیماهای بمبافکن از زمین بلند شده پرواز میکردند، ولی مأمور بودند بمبارا بیابانها ریخته برگردند. در هنگام محاصره «بوشهر» و جانبازی افسران پادگان بوشهر بفرماندهی سرگرد پرویز آراسته هوا-پیما ظاهراً بکمک آنها میآمد ولی جز پرواز و تظاهرات بی فایده کاری انجام نداده بر میگشت. کتاب اسرار نهضت جنوب در این باره مینویسد «اگر همین طیاره بکار خود ادامه میداد مهاجمین متواری و نابود میشدند» در همان روزهایی که دستجات غارتگر نهضت فرمانده جنگجو نیروی جنوب ستونهای اعزامی را غافلگیر کرده جنوب را ننده و فرمانده خورشان را میریخت یک خلبان شجاع چادرهای خائن آن سنا توره میشود مهاجمین را بمباران میکند. ناصر خان از این قضیه بسر لشکر شکایت مینماید فرمانده لشکر خلبان را مورد تنبیه قرار داده او را چهل و هشت ساعت زندانی میکند کتاب اسرار نهضت جنوب این موضوع را در صفحه ۸۳ یادآور میشود.

همین جناب تیمسار در بیانیه خود راجع بنهضت جنوب و سران آن چنین مینویسد :

«ما از نزدیک ناظر و شاهد جریان نهضت بودیم برخلاف آنچه شهرت داده بودند بمنویات نهضت کنندگان پی بردیم و دریافتیم که آنها با در نظر داشتن وحدت کامل ملی و حفظ استقلال ایران فقط بمنظور بدست آوردن حقوقی که لازمه حیات یک ملت مترقی است مبارزت باین نهضت نموده اند مراتب را تلگرافاً بجناب نخست وزیر گزارش دادیم.»

بجهت همین خدمت گذاری خالصانه بود که ایشان بلافاصله بعد از این آزمایش سیاسی بسرعت ترقی کرده فعلاً با ناصر خان قشقایی و امیر همایون «جواد بوشهری» استاندار فارس رفقای خود برصندلی سناتوری تکیه زده اند سائرین هم بنسبت شخصیت و خدمت خود ارتقاء مقام یافتند در مقابل سر تیپ هوشمند افشار فرمانده نیروی اعزامی از مرکز که بعداً فرمانده

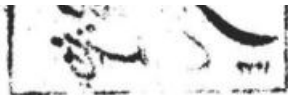
لشکر فارس شد و چون میخواست عشایر جنوب را خلع سلاح نماید بطهران احضار نمودند و بیاس جانبازی و فداکاری او را باندازه از خدمت بارتش دلسرد نمودند که مجبور بکناره گیری شد. و فعلاً با شغل رانندگی در طهران بسر میبرد.

اینست یکی از رموز بدبختیهای روزافزون ما آری: **جائیکه پشک و مَشک یک ذرخ است**، عطار خود بیندودکان را - و اما در مورد روابط سران نهضت با بیگانگان و مداخله آنها درین قیام ساختگی، این یکی از مسائل بدیهی و روشن است که کمتر کسی می تواند منکر آن بشود. مداخلات و تحریکات انگلیس ها در جنوب بقدری علنی بود، که دولت نتوانست بر روی آن پرده استتار بکشد، رسماً دوبار در باره عملیات مأمورین بیگانه و کنسولهای انگلستان و مخصوصاً **شارل ترات و گلت** بدولت امپراطوری و بوین وزیر امور خارجه اعتراض کرده احضار آنها را از ایران میخواهد. مأمورین آنها در جنوب یکی دوفقر و یادخال آنها در چند مورد نبوده که کسی بتواند منکر آن شود مأمورین رسپی و ویژه انگلستان

همیشه در میان عشایر در گردش بوده و وسیله اتحاد و هم آهنگی و آمادگی آنها را برای کشت و کشتار،  
**رقسای انگلیسی**  
**نهضت**  
 سرقت رگارت مردم فراهم میکردند.

**میکی نایب کنسول انگلیسی** در شیراز مأمور طرح نقشه نهضت جنوب بود، با این مأموریت شیراز را ترک گفته بخاٹ بویر احمدی وارد میشود در دهستان دیلگان با خسروخان و ضرغام پور ملاقات کرده با حضور آنها نقشه شورش طرح و تصویب میشود. قبل از او **جیگاک** عضو مبرز اتلیجنت سرویس با ناصر خان مذاکرات لازم را کرده او را آماده برای انجام چنین مانوری نموده بود.

**گلت** کنسول اصفهان همواره در میان عشایر قشقایی و بختیاری بوده علناً ایلات را علیه امنیت فارس و استقلال کشور تحریک میکرد این همان شخصیتست که بینادر جنوب رفته با کمک «پتیگرو» کنسول بندر بوشهر در چاه روستایی و **چفارک** با خوانین مذاکره مینماید در نتیجه این مذاکرات



ایلات بنادر را حاضر بکمک بنهضت جنوب کرده اتحاد صغیر بین ایلات بنادر و سران نهضت بوجود میآید.

استقفسن نایب کنسول بینادر لنگه و شیب کوه میرود جداگانه بسا شیوخ و خوانین آن حدود صحبت مینماید و آنهارا نیز بشورشیان ملحق میکند **گفت لب** متخصص فنی انگلستان مأمور توزیع سلاح و مهمات در جنوب بوده با نظر او مخارج لازمه باشخاص پرداخت میشود کتاب اسرار نهضت جنوب در صفحه ۱۵۳ و ۱۵۴ خود مینویسد «در جلسه پل آبگینه ناصر خان قضیه کمی فشنک را با کنسول انگلیس مطرح و مذاکره میکند، کنسول جواب میدهد تحویل مهمات میسر نیست اما دستور داده شد

**جلسه رسمی قنسول** يك مليون و پانصد هزار ريسال از درآمد گمرک

**انگلیس با** بوشهر بوسیله فتح الله حیات داودی برای هزینه

**خسرو قشقائی** قوای چریک ملی پرداخت گردد... همین کتاب در

صفحه ۱۳۲ در ضمن عملیات شورشیان مینویسد «بعداً

جلسات دیگر در دهستان اهرم و قریه چفارك میان خوانین مزبور با حضور مستر پتیگرو کنسول انگلیس مقیم بوشهر تشکیل گردید و نتیجه مذاکرات ایشان بوسیله فتح الله حیات داودی بناصر خان قشقائی مرتباً گزارش میشد» در صفحه ۱۳۵ مینویسد «در اوایل شهریور فتح الله حیات داودی در یتلاق با ناصر خان قشقائی ملاقات کرد و سپس در شیراز با مستر چکیتز کنسول انگلیس ملاقات نمود و پس از کسب دستورات لازمه در ۲۳ شهریور از شیراز باهرم وارد و با خوانین محلی ملاقات کرد...» باز همین کتاب در صفحه ۱۸۲ و ۱۸۳ نقل از روزنامه اسپکتاتور چاپ لندن مینویسد «چه خوب بود اگر سیاست بازبهبائی که در ایران روی میدهد از چهار دیوار آن کشور تجاوز نمی کرد... از جمله اینکه مأمورین انگلیسی در ایران در این امر دخالت کرده و ایجاد شورش در میان ایلات جنوب کرده اند» روزنامه گارت دو-لوزان چاپ سویس مینویسد «سیاست انگلیسها مجدداً با بعرضه وجود گذاشت حل قضیه آذر با بجان و نزدیکی تهران با مسکو دولت انگلیس را عصبانی نمود که تحریکات در جنوب ایران نماید» مدارک و اسناد سیاسی و

تاریخی در این مورد بقدری زیاد است که انتشار همه آنها از عهده ما که باید بهمه خانواده‌های حاکم ایران سری بز نیم خارج است اصولاً بستگی این نهضت بانگلیسها بقدری روشن میباشد که هر طفل دبستانی از آن آگاه است بیش از این بحث در این مورد جایز نیست.

اولین نتیجه‌ایکه از این جنایات و تهدید دولت  
**نیست نماینده** گرفتند این بود خانواده قشقایی توانستند در انتخابات  
**در پارلمان ایران** دوره پانزدهم تمام نواحی جنوب را قبضه نموده بلوک  
 نیرومندی در مجلس درست نمایند که کرموت روزولت  
 در کتاب خود درباره این موضوع چنین مینویسد « قشقاییها بکار بردن حيله  
 را هم مانند بکار بردن گلوله بخوبی یاد گرفته اند ، در انتخابات گذشته  
 میخواستند از تمام مناطقی که تحت نفوذ آنهاست و با اصطلاح ایرانیها حرفشان در رو  
 دارد کاندیداهای خودشان انتخاب شوند (البته منظور از مناطق نفوذ ، مناطقی  
 غیر از نقاط متصرفی ایل قشقایی است زیرا در این نقاط که انتخاب کاندیداهای  
 قشقایی برور گرد نداشت) آرتش هم باتمام قدرت خود سعی میکرد از اعمال  
 نفوذ آنها جلوگیری کند ولی قشقاییها با نخست وزیر وقت که اوهم مخالف  
 ارتش بود متحد شدند و در نتیجه علاوه بر چهار برادران قشقایی در حدود بیست  
 نفر از دوستان آنها بنمایندگی انتخاب شدند، بلوک نیرومندی در پارلمان  
 ایران تشکیل دادند .»

بعد از این موفقیت خانواده قشقایی چون احساس کردند هشیاری و  
 بیداری مردم و صدمات و خسارت چنک انگلستان را بکلی از پا انداخته است  
 دیگر بانروی سیاسی آنها نمیشود بر توده مردم حکومت کرد بظاهر از  
 انگلیسها بریده خود را در آغوش عموسام انداخته با امریکاییها عقد سیاسی  
 می بندند و گویاروی همین پیوستگی بوده است که روزولت نویسنده امریکایی  
 در مقدمه کتاب خود در باره مطالب انتقادی که از دوستان خاورمیانه خود  
 مینویسد بنام نوشتن حقایق از آنها دلجوئی مینماید و اماژان لارنگی نویسنده  
 امریکایی که بایران و میان قبایل جنوب مسافرت  
**مغازله خانواده** کرده است در روزنامه «پاریزین لیبره» در باره  
**قشقایی با عموسام!** خانواده قشقایی صریحتر صحبت کرده معتقد است



که قشقاییها بکلی از انگلیسها جدا شده دلارهای امریکائی چشم و گوش وزبان آنها را از کار انداخته کمند بندگی را بگردن آنها گذاشته است خبرنگاران مجله معروف گوئی رزهم که در چندین ماه پیش بسه منطقه ایران و ترکیه و یوگوسلاوی مسافرت کرده بودند در باره ایران ایلات قشقائی را مطمئنترین نقطه اتکای خود در ایران معرفی کرده اند و در تعقیب مسافرت آنها سرو ویلیام دو گلاس قاضی و اشنکتن بایران وارد شده بعنوان کوه نوردی بمیان ایل قشقائی می رود تا کشور مارا پایگاه نظامی علیه دشمنان آمریکا قرار دهند .

بزرگترین ضربه ای که این خانواده در زیر پرچم دول متحده امریکا بملت ما وارد ساخت گرفتن امتیاز حکومت و مالکیت چهارصد قریه در جنوب از دولت و در واقع توسعه دایره متصرفات خود بود چون

غصب چهار  
صد

در این زمینه تبلیغات شدیدی علیه این خانواده در گرفته بود آنها برای اینکه باج سبیلی بملیون بدهند خسرو قشقائی بنمایندگی این خانواده در کمیسیون نفت پارلمان ایران رأی بملی شدن صنعت نفت میدهد تا بدینوسیله بتواند افکار مردم را از توجه بفتح چهارصد آبادی منحرف سازد عمل خسرو قشقائی در این مورد با آن حساب شخصی و همچنین نطق اخیر سناتور ناصر قشقائی مورد تقدیر ملت ایران است .

هیچکس فظرتا جاسوس و خائن نیست هیچ

استبعاد ندارد که شاید آنها متنبه شده میخوانند براه و

لورنس عصر

رسم پدر برگردند ولی با این تظاهرات نمیشود مردم را گول زد مراسم توبه را معمول داست تا

حاضر در جنوب

وقتیکه جاسوسان امریکائی و انگلیسی در میان ایلات آنها در گردشند اطمینانی بآنها نخواهد بود در همان لحظاتی که سناتور قشقائی پشت تربیون داد وطن پرستی میزند خبر میدهند جک هولدرن انگلیسی لورنس عصر حاضر بتعلیم و افساد خود در میان ایلات قشقائی هامشغول است آیا قسم را باید باور کرد یا دم خروس را . ملی شدن صنعت نفت قدم بزرگی برای قطع آبادی دوست ساله خارجی از ایران است ولی مجاهدین ملی نباید شعر شیخ سعدی را